



وحدت

انوست

# مبانی همزیستی اجتماعی در قرآن

آیت الله احمد مبلغی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

۷	جلسه ی افتتاحیه.....
۲۳	جلسه ی اول.....
۴۱	جلسه ی دوم.....
۵۹	جلسه ی سوم.....
۸۱	جلسه ی چهارم.....



## جلسه ی افتتاحیه

هویت خانواده هم از حیث محدودیت و هم از حیث عاطفه و ... به صورت اتوماتیک و بدون اینکه به پوششی ، پوشش چندانی نیازمند باشد تا شاکله برقرار کند شاکله به صورت مطلوبی برقرار است . چون برقرار است شما در محیط خانواده هر کوششی می کنید در جایگاه خودش و در جهت تقویت آن و حل مشکلات آن قرار می گیرد مثلا فقه در مورد خانواده وارد دستورات خاص نشده چون در آنجا طبیعی ترین و عادی ترین و انسانی ترین روابط به صورت نوعی برقرار است اگر چه برخی خانواده ها مشکلاتی دارند اما به صورت نوعی برقرار است و نیاز به ورود و حضور فقه به آن معنا ندارد و حتی قواعد حقوقی در همه جا است حتما برای خانواده نیست اما برای خانواده کمتر است زیرا به شکل طبیعی شاکله ی مطلوبی بر

قرار است لذا در درون خانواده پوشش ها به ثمر می رسد ، پوشش ها در جهت همگرایی قرار می گیرد اما در فضاهای اجتماعی غیر خانواده باید ابتدا شاکله ی مناسبات را که به شکل پیچیده تری هم هست بر قرار کنیم، تعریف کنیم و اگر این شاکله نباشد پوشش های دیگر یا به ثمر نمی رسد و یا حتی نتیجه ی سوئی به بار می نشاند به این خاطر ما باید به این سمت برویم . غربی ها یک نظراتی دارند در مورد مناسبات اجتماعی خود و بر اساس نظریات خود عمل کردند و جلو رفتند به هر حال نظریه هایی دارند و ما بر اساس دین خود و نگاه های دینی خود با بسیاری از نظرات آنها مخالفیم و این مقدار که آنها بر اساس یک نظریاتی فلسفی و تعریف حقوقی پیش رفته اند می دانند که در چه مسیری دارند حرکت می کنند و ثمرات آنها را هم بر اساس فکر خود بدست می آورند و یک اشکالاتی هم دارد و آن اشکالات را هم ما بر اساس دینمان اشکالات اساسی می بینیم . ما نگاهمان به زندگی متفاوت است در بسیاری از زمینه ها . آنچه مهم است این است که آنها در شرایط خلأ ارتباطشان را بر قرار نکردند همه چیز تعریف شده و بر اساس نظریه پیش رفتند . ما که نگاه خاصی به زندگی داریم و اهداف خاصی را پی می گیریم ، ما که به حیات طیبه اعتقاد داریم که در آن مادیت صرف حضور ندارد ما اگر بخواهیم توفیقی به دست بیاوریم باید یک نظریه ای داشته باشیم نسبت به روابط و شاکله ی زندگی و مناسبات اجتماعی که اگر نداشته باشیم جامعه دچار مشکلاتی می شود ، روابط و مناسباتی که مهم ترین امر و بستر همه ی حرکات و توفیقات است ، اگر این مناسبات تعریف نشود دیگر ایجاد نمی شود یا به نحو بد ایجاد می شود و



دل بخواهانه هر کس طوری تعریف می کند و هرج و مرج ایجاد می شود یا این است که بزرگترین پروژه های اساسی دین معطل شده و مهمل گذاشته می شود و باقی می ماند و ما ( تکرار می کنم ) حتی رفتارها و فعالیتهايمان چون بستر فراهم نیست نقش بر آب می شود یا اثرات سوئ بر جای می گذارد این است که به این فصل ، فصل شاکله ی روابط اجتماعی مدل مناسبات اجتماعی باید پرداخت و نباید این امر را در فضای برزخ و خلأ نگه داشت که هر چه هم بکوشیم و هر مقدار هم که تلاش بکنیم هر چه هم انسانهای دلسوزی و مصلحانی بیابند در جامعه ، نمی توانیم . به عنوان مثال در اوایل انقلاب که انقلابی استثنائی را در طول تاریخ انجام دادیم در آن زمان همه ی جهان اسلام اهل سنت به ما یک نگاه ایجابی و مثبت و یک پیگیری مدام و مستمر و یک احساس معطوف به انقلاب ایجاد شد و همه چیز در آن زمان رنگ باخته بود در میان خودشان و دولتهایشان ، ما در چنین شرایطی می باید به سمت تعریف مدل مناسبات امت می رفتیم ولی نرفتیم خیلی امور باید می رفتیم ولی نرفتیم مثلاً حوزه باید مسیری را در پیش می گرفت که پاسخگوی سؤالات نظام باشد ولی نشد و ما همان مسیر قبل را رفتیم ، حوزه باید منبع تولید فکر می شد ولی نشد و رهبری هم فرمودند اما نشد . باید به اموری می پرداختیم ، یکی از امور ارائه ی مدل مناسباتی امت و زندگی بود که نشد و چون نشد فضای برزخ ایجاد شد و یک گروه مستبصر و استبصارگرا ایجاد شد که بر طبل استبصار کوبیدند ، در فضای برزخ وقتی مدلی نباشد هر کسی راهی می رود و گروهی دیگر به گونه ای دیگر عمل کردند . سؤال این است که آیا الآن احساسی که جهان

اسلام ۳۰ سال پیش به ما داشت به ما دارند یا ندارند و از آن طرف چه بسا نگاهی منفی دارند . بعد از سی سال ما باید آن حالت و احساس را افزایش می دادیم . ما در هند ( که در آنجا علماء اهل سنت علماء خیلی خوب یدارد و خیلی هم متعهدند ) با گروه یک جلسه ای داشتیم { جلسه دو ساعتی رایزنی می کردیم و شام هم آنجا بودیم } آنها سؤالاتی داشتند ( رهبرشان اهل تحلیل هم بود و می گفت { البته این را در مقدمه بگوییم که اینها چقدر انسانهای متعهدی بودند اینها قبلاً از عربستان پول می گرفتند و عربستان هم به آنها نیاز داشت . در یک زمان عربستان به آنها گفت ما حاضریم پول به شما بدهیم به شرطی که در برابر ایران موضع بگیرید و آنها حاضر شدند پول و ها و کمک های آنچنانی سعودی را از دست بدهند ولی بر خلاف نگاه و فکر و تعهد خود علیه ایران موضع نگیرند } از ما سؤال کردند انقلاب شما دو پروژه ی اساسی داشت ، یکی موفق بودید و دیگری موفق نبودید . پروژه ی اول که موفق بودید اینکه شما شعار استقلال در برابر غرب را مطرح کردید، اذعان می کنیم تنها دولتی که مستقل است شما هستید در این زمینه موفق بودید ، پروژه ی دوم وحدت اسلامی بود که موفق نبودید ، صریح می گفتند و با نگاه دلسوزانه می گفتند . بلکه الآن روابطتان خیلی آنچنانی نیست . تحلیل می کردند و می گفتند علتش آن بوده که شما بیشتر جانب شیعه و تقویت شیعه ( را دنبال کردید ) و فرصت های جهان اسلام را در پیش روی بیشتر مصرف می کردید در جهت تقویت شیعه . ما از ته دل می فهمیدیم که بعضی ها در این فضای خلأ و فرصت ها کاری کرده اند . نظام هم اگر کاری نکرده ولی درون این فرصت هایی که نظام ایجاد

کرده کم نبودند کسانی که در این مسیر کار می کردند و همین حساس کرده سنی ها را نسبت به دینشان . البته می گوئیم اصل نظام این چنین چیزی را در دستور خود قرار نداده خصوصاً البته در این زمان . اما آن ضربه ای که باید زده می شد در فضای خلأ ( زده شد ) ما حتی مدل مناسبات شیعه و سنی را تعریف نکرده ایم حتی الآن در فضای برزخ نسبت به این قضیه هستیم ، تعریف نشده برزخ . لذا این وضع بود ما در جوابشان گفتیم ما خواهان وحدت بودیم اما ما همه ی آنها که نیستیم باید طرف های ما هم می پذیرفتند ما پنجاه درصد بودیم مثلاً برخی دولت ها نمی خواستند و کار شکنی می کردند البته برخی تا حدی پذیرفتند و تا حدی نپذیرفتند. ولی باید جدی تر می آمدیم در میدان . این مسئله ی حساس و خیلی مهمی است . الآن ما بیش از آن مقدار ضربه هایی که خورده امت اسلامی ( زندگی اجتماعی اسلامی نمی شود آن را از هم جدا کرد مثلاً شیعه بگوئید من برای خودم زندگی می کنم ، امت اسلامی است قضا یا به هم گره و پیوند خورده است اگر مشکلی در نقطه ای رخ بدهد بازتاب پیدا می کند در سایر نقاط جهان اسلام اگر در گروهی و مذهبی در مذاهب دیگر..... اصلاً اینها به هم گره خورده است . حتی من می گویم گروههای تند رو که فکر می کنند می توانند خدمت کنند نمی دانند به خودشان هم دارند ضربه می زنند در جهان اسلام نگاه اجتماعی این است که ارتباطات باید روابط وضع مطلوبی پیدا کند تا هر کس بتواند حضور طبیعی خود را در جهان اسلام داشته باشد لذا ما الآن می باید به این مسئله پردازیم . ارائه ی یک مدل مناسبی برای امت ، با همه ی لوازمش هم باید کنار آمد و به همه ی اصولش هم باید تن در داد از

دیدگاه اسلام اگر برداشتی کردی و مدلی رسیدید که آن مدل اسلام است (باید به آن ملزم شد) مگر می شود وارد ارتباطات شد بدون نظریه همان طور است که غربی ها چند صد سال است با نظریه پیش می روند و در مسیر خود توفیقاتی هم داشته اند و بعد برایشان شفاف است ولی متاسفانه وقتی به ما می رسند تلاش می کنند هر چه مناسبات مغشوشتر و همه را به هم بریزند و همه علیه هم حرکت کنند لذا ما باید به این مسئله پردازیم . برخی گمان می کنند این قضیه حالا شیعه و سنی ، قضیه خود شیعه هم است شیعه هم در این امت است و شیعه هم متضرر می شود سنی هم متضرر می شود اسلام متضرر می شود برای این مسئله وقتی می گوئیم چاره چیست برخی می گویند برویم سراغ فقه و فقه مناسبات امت اسلامی را مطرح کنیم ، حرف درستی است همین است . منتها ما با این ضدیت هایی که نسبت به جامعه و اجتماع داریم اگر وارد فقه شویم یا اصلا نمی توانیم نقطه های روشنی و بحث های روشنی را ارائه کنیم و اگر در جایی ورود پیدا کنیم باز حق مطلب را اداء نمی کنیم و باز آنچه ارائه می کنیم شبیه آنچه هست می باشد یک چیزی شبیه پوششی ، اینها کافی نیست فقه باید مسحوب باشد به نظریه ، نظریه ی انسان شناختی و جامعه شناختی باید این نظریه ها را قبلا داشته باشیم در مسائل اجتماعی ، با ذهنیت درست سراغ فقه برویم آن وقت فقه حرف می زند منابعش حرف می زند آن وقت شما می توانید احکام درستی و باید ها و نبایدهای درستی ارائه کنیم . اول باید نظریه ی اجتماعی داشته باشیم آنچه غربی ها دارند ما هم داشته باشیم علم الاجتماع باید داشته باشیم لذا با دوستان که صحبت شد قرارا شد ما در مرحله

ی اول برویم به سمت یک نظریه ، ما بینیم که اول ایامی می توانیم یک نظریه ارائه کنیم چون جلساتی که دوستان می گیرند بیشتر جلسات مطالعه و بحث است . خوب است در وهله ی اول آیاتی را ( که ایات پناهگاه ما است ما به قرآن مراجعه مان مراجعه ی درستی نیست مراجعه ی خیلی حد اقلی است . قرآن اصولا آمده است که در شبهای تاریک ظلمانی بر اساس روایت که تکه پاره های تاریکی همه جا را فرا می گیرد و شبهه ها هم جا را در می نوردد و انسان در حیرتی و تحیر قرار می گیرد گفتند علیکم بالقرآن نه اینکه منظور تلاوت باشد ، تلاوت که همیشه هست یعنی برویم و مشکلاتمان را از قرآن بگیریم . مشکلات را از قرآن بگیریم نه به ان معنا است که به ایات فقهی مراجعه کنید مثلا غیبت نکنید آنها هست و در فقه فعال است و در مورد ربا مثلا احل الله البیع هست و سر جای خود است . یعنی بروید و ذهنیات خود را بر اساس ایات قرآنی نسبت به جامعه تان و مناسباتتان و ارتباطتان ، همان جایی که شبهاتتان همان جا است ، دردهایتان از همان جا بر می خیزد و در انجا شکل می گیرد . نگاههای اجتماعی تان را مسائل اساسی بین خود و خدا را بین بشر با بشر را و بشر با طبیعت را ، مناسبات را اینها را باید بر اساس قرآن بدست آورید لذا ما یک نوع اهمالی و یک نوع فروگذاری نسبت به قرآن داشته ایم باید برگردیم و راهی دیگر هم نداریم و در سایه ی قرآن احادیث معنا پیدا می کند درست است که در فقه گاهی چنین است که از پنجره ی احادیث به قرآن می نگریم و اصولا با رجوع به احادیث . ولی در خیلی از مباحث کلان و مسائل زمان قرآن وقتی شناخته می شود احادیث هم معنای خودش و جایگاه خودش را و

حتی دلالت خودش را باز می یابد ، در حوزه های مختلفی . در نظریه ی پردازی اصولاً من معتقدم باید اول به قرآن مراجعه کنیم در فقه خورد هست و فقه کلان هست . در فقه خورد باید مخصص ها را مطلق و مقید ها را در احادیث ببینیم و همین حرفهایی که بارها می زنیم و می شنویم و باید هم بگوییم . ما در فقه کلان و نظریه پردازی های کلان قرآن ، قرآن چیز عجیبی است و در اختیار ما است ولی ما ارتباط ذهنی و نظری با آن نداریم . صحبتی که با دوستان شد قرار شد ابتدا یک سری آیات که بار محتوایی ناظر به جامعه یا مناسبات اجتماعی و زندگی دارد ارائه کنیم و مطرح کنیم و در کوشش برای کشف مفاهیم و محتواهای این آیات بر آییم . یک مقدار که این آیات مطالعه شد و ذهنیتی و نظریه ای و امکان استنتاج نظریه ای بر اساس این آیات بر آمد نهایتاً ما نظریه ای ارائه می کنیم بر اساس آیات و باید بررسی شود چون سابقه ندارد و بعد حاصل و نتیجه ی آن یک نظریه ای داده می شود و آن نظریه را بیاییم در فقه مطرح کنیم بر اساس آن ببینیم کجای فقه به آن پرداخته و اینها منابع ما هستند که ما به آنها بی توجه بوده ایم و کجای آنها باید با آیات و روایات پر کنیم و این نظریه را بعد ارائه کنیم و بر اساس آن جامعه را جلو ببریم . جامعه مگر بدون نظریه می تواند جلو برود و این روش ما است . چه چیزهایی خواهیم گفت ؟ من سرفصلهایی را می گویم ولی این سرفصلها هیچ تضمینی نیست که همه ی اینها همه ی سرفصلهاست . ما آیات را باید جلو بگذاریم و از آیات استفاده کنیم لذا این سرفصلهایی که ارائه می کنیم سرفصلهای ابتدایی است . من چند سرفصل را به نظرم می آید در بحث هایمان استنتاجاتی از آیات داشته باشیم : یکی

نوع زندگی اجتماعی است ، یکی شیوه ی زندگی اجتماعی است ، یکی اطراف زندگی اجتماعی است یعنی بازیگران زندگی اجتماعی و افراد مشارکت جو و حاضر در زندگی اجتماعی ، این را باید توجه کرد ، اصول یک زندگی اجتماعی که باید به آن تن داد ، اهداف برای یک زندگی اجتماعی و زندگی اجتماعی و اختلاف فکری ، اختلاف فکری یک مقوله ی مهمی است که الآن بیشتر تکه پاره شدن جوامع ما آنچه در گذشته و الآن هم بدترش را می بینیم همه اش از خواستگاههای مذاهب یا اختلافات فکری بر می خیزد ، هر کسی ی فکری دارد و این حاضر نیست کوتاه بیاید و می گوید او باید مثل من فکر کند و آن هم همین طور . اختلاف فکری که خود یک نظریه ای است و نظریه ی اختلاف فکری در جامعه ی انسانی هنوز ارائه نشده است و باید ارائه شود و قرآن می تواند ارائه کند یعنی با رجوع به قرآن ما می توانیم این را ارائه کنیم . لذا این بحث اختلاف دینی ، اختلاف مذهبی ذیل این قرار می گیرد . این جلسه ی نخست یک مقدمه ای بود من هم به اهمیت این جلسه اشاره کردم و هم به اینکه منبع اول و نخست قرآن است برای این مقوله و اینکه سیر بحث ما یک سیر سه مرحله ای است ، یک مرحله تفسیر آیات ، آیات اجتماعی و با نگاه به سرفصلهای خاصی که عرض شد (و سرفصلهای دیگر) مرحله ی دوم ارائه ی یک نظریه ی منقح با همه ی ابعادش است و سوم فقه خورد است در مقابل فقه کلان ، فقه خورد مناسبات اسلام است . هر چقدر ما هم بکوشیم و جامعه را هم متناسب کنیم نسبت به اینکه چنین مقوله ای در اولویت و اولویت است برای جامعه و الا امر واگذار به سلیقه و واگذار به اهمال و هرج و مرج فکری می شود و هرج و مرج

آنچه پخش می کند تفرقه است ، عقب ماندگی و پست رفت است نه پیشرفت و اگر انقلاب اسلامی دنبال ارتباط با امت است باید این نظریه را ارائه کند و پای آن هم بایستد . چنین نظریه ای ما هنوز ارائه نکرده ایم و بیشتر نظریات خورد داشته ایم اگر داشته ایم . سیر بحث روشن است . ما یک مرحله ی این چنینی داریم . سرفصلهای مورد پیگیری در رجوع به آیات را هم عرض کردم و البته اینها همه اش نیست ولی ما در همین فضا قدم بر می داریم و طبیعتا روش ما در رجوع به قرآن روش تحلیلی است یعنی ایات را باید با نگاه به دلالتهای التزامی ( بررسی کنیم ) دلالت التزامی در تفسیر یک دلالت کمتر مورد استفاده قرار گرفته است و بیشتر دلالت های ضمنی و تطابقی است . ما باید بر اساس دلالت های التزامی و دیگر تفسیر قرآن به قرآن استفاده کنیم . البته روش تفسیر قرآن به قرآن فقط این نیست که ایات زیادی را جمع کنیم ، بیشتر ما باید ابهامات موجود در زندگی اجتماعی را عرضه کنیم به یک آیه و بعد با رجوع به ایات دیگر و جمع و تفریقی که می کنیم ( یک نظریه ) بدست بیاوریم . روش تفسیر قرآن به قرآن آنچه عمدتاً باب شده ایات یک موضوع را جمع می کنند کنار هم ، که این اهمیت چندانی ندارد . ما بیشتر به روش موضوعی در تفسیر قرآن به قرآن که شهید صدر بر آن پا می فشرد ما باید آن را مبنا قرار دهیم . ایشان حرف خوبی دارد و می گوید شما مشکلات زندگی معاصر را و زندگی اجتماعی را شناسایی کنید و خوب هم بفهمید و با این پیش در آمد سراغ قرآن بروید تا پاسخ بگیرید . مثل کسی که می رود داروخانه ولی نمی داند چه دارویی می خواهد و دردش چیست . یک وقت برای شما طبیب درد را



مشخص کرده و معلوم است بعد می روید و داروی خاصی را به شما می دهند. رجوع به قرآن حاوی راه حل ها و دارو ها است، وقتی ما درد را نشناخته ایم نمی شود برویم انجا دنبال درد، درد که آنجا نیست درد از ما است، شاید قرآن تبیین خوبی از درد کرده باشد ولی درد را باید شما احساس کنید و تعریف کنید. لذا در روش موضوعی باید بر ابهامات و مشکلات جامعه تحلیل جامعه شناختی داشته باشیم بعد رجوع کنیم و از قرآن بگیریم و این مسیری است که باید برویم. من در این جلسه فقط خواستم مقدمه ای داشته باشیم و بعد دهه ی محرم اولین جلسه را هفته ای یک بار و به مدت یک ساعت من آیه ای را مطرح می کنم البته ممکن است آیه را جلوتر به دوستان بدهیم تا خودشان هم مطالعه ای نسبت به آیه بکنند و سعی می کنیم با یک نگاه تحلیلی تا می شود از دل آیه نکات محتوایی مربوط به جامعه و ناظر به مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی را بیرون بکشیم و از آیه استفاده های خوبی به عمل بیاوریم. تجمیع و تراکم این نگاههایی که گاهی به تکرار هم می انجامد در آیات مختلف یک فضا و فرصت و آمادگی و استعدادی را ایجاد می کند و صیقلی به ذهنیت و ذهن ما می بخشد که سر انجام در نهایت کار می توانیم در پی یک نظریه بر آییم. آن نظریه را اراده کردیم باید نظریه های مختلف باشد که ذیل یک نظریه جای گیرد. باید از خدا هم کمک خواست زیرا هر امر نارفته ای و ارائه ی هر سخن ناگفته ای و طرح هراندیشه ی غیر مسبوق به ذهنیت ها و گفته ها و حرف ها و اقوالی در گذشته سخت است و باید از خدا کمک خواست و باید مطرح کرد و بعد پایش هم ایستاد. اگر از نظر علمی به نتیجه رسیدیم و دیدیم درست است باید

پایش بایستیم یعنی مدافعتش باشیم و بگوییم و این خدمت بزرگی است به جامعه ی کنونی که در مسیر مشکلاتی قرار گرفته است و السلام علیکم و رحمه الله

**طالب :** استاد یک سؤال و پیشنهاد داشتم . این طور که من فهمیدم قرار نیست بحث مختص به رابطه ی شیعه و سنی باشد ، قرار است یک نظریه ی کلی درباره ی روابط اجتماعی باشد بعد هم این روابط اجتماعی مثلا روابط اجتماعی ضعیف الایمان ها یا مؤمنین ضعیف الایمان با مؤمنین و یا مؤمنین با منافقین گزاره های مختلفی که در قرآن درباره ی گروهها مختلف مؤمنین آمده است چون همه ی اینها روابط اجتماعی است که باید چگونه باشد . آیا منظورتان همین است ؟

**استاد :** بله همین است . ما عمدتا ممکن است در ابعادی گاهی به یک مباحثی پردازیم که به زندگی اجتماعی مربوط است ولی عمده ی حرکت به سمت مناسبات امت است ، شیعه و سنی است به ویژه به خاطر اختلافات فکری ، چون بین شیعه و سنی اختلاف فکری است ، حتی بین شیعه و شیعه هم اختلاف فکری است چه رسد به شیعه و اهل سنت . می دانید در یک استدلال این اختلافات ناشی از اختلافات اجتماعی و این تکفیر ها و تفسیق ها و قهر کردن ها و این ارشادی که ما گاهی می کنیم یا تلاش بعضی از ما ها برای مستبصر کردن آدم ها اینها بر می گردد به اختلاف فکری ما . یعنی ما فرمان را درست می بینیم ، و طبیعی هم هست و دلسوزی می کنیم برای طرف مقابل و می گوییم چرا او باید گمراه باشد ، و حتی

گاهی می‌گوییم واجب است آن را توسعه دهیم، حق باید همه جا بر ملا شود، همه جا آشکار شود. برویم به آن سمت. اینکه قرآن می‌گوید "ان الدین کله لله" ما می‌گوییم المذهب کله لله ولی باید بحث شود که هر دینی باید مذهب داشته باشد حتی مسیحیت هم دارای مذاهب است. آیا درست است که ما "ان یکون المذهب کله لله" را به جای "ان یکون الدین کله لله" بگذاریم و این ان یکون الدین کله لله یعنی چه؟ یعنی برویم بزیم سر یهودی‌ها را و نابودشان کنیم یا اینکه این رشدی است "قد تبین الرشد من الغی" مثلاً یک مسیحی را خواستی. اینها مناسبات امت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی با توجه به اینکه امت متشکل است از گروه‌ها و مجموعه‌هایی که لکل فکره و مذهب او دین. گاهی هم می‌پردازیم به ابعاد زندگی چون اینها هم تأثیر دارد مثلاً باید پاسخ داد که آیا یک زندگی "رغد" به قول قرآن (گوارا) که به ایاتش می‌رسیم در درجه دوم یا سوم یا چهارم است برای جامعه که بگوییم ولش کن حالا اگر نشد هم نشد یا اینکه در درجه‌ی اول است. خوب در یک زندگی رغد را اگر اصالت بدهیم برای امت اسلامی که امت اسلامی باید همه‌ی ابناء مذاهبش نه فقط ایران بلکه همه‌ی امت اسلامی باید زندگی رغد داشته باشد. اروپایی‌ها می‌گویند زندگی رغد، بدون اینکه قرآن تلاوت کرده باشند که همان زندگی گوارا است و همه چیز را می‌برند به سمت زندگی لذا همه‌ی اختلافات را کنار گذاشته‌اند. ما برایمان مهم نیست بلکه چیز دیگری مهم است مثلاً اینکه مذهب شیعه همه جا را بگیرد، سنی تکفیری می‌گوید همه باید پیرو نظرات من باشند، آیا این درست است یا اینکه اصالت به دین داده شده است، یا باید به دین داده

شود . اولویت ها در اهداف اجتماعی ، در اهداف اجتماعی هم چون مقاصد الشریعه را اهل سنت مطرح کرده اند ما در کانالی قرار گرفته ایم تا می گویند مقاصد الشریعه ما دنبالا همان پنج تا می رویم که آنها می گویند . این اهداف است ، ممکن است اهداف انطباق پذیرتری با فضاهای اجتماعی باشد و به درد اجتماع امروز بخورد . دائما موارد کلی مثل نسل و عقل نظریه ی مقاصد شکل گرفته و به درد جامعه ی امروز نمی خورد و هیچ اختلافی را برطرف نمی کند . ما باید مقاصد را باز تعریف کنیم ، مثلا اولویت های بین مقاصد را . این نگاهها و ذهنیت های قرآنی اگر پیدا بشود بیشتر ناظر به اختلاف شیعه و سنی است .

**طالب :** این کبرایی که داریم مطرح می کنیم آیا جاهای دیگر هم می آید یا فقط ناظر است به جنبه ی شیعه و سنی ؟ استاد: بله بله حتما می آید.

**طالب :** یک پیشنهاد : گفتید هر دفعه یک ایه مطرح می کنیم یا از قبل ایه را مطرح می کنیم ، اگر بتوانیم کلاس کلاس درس باشد و پژوهش محور باشد و تبدیل به سخنرانی نشود که این خیلی مهم است . چون ما طلبه ایم ....

**استاد :** اگر آیه را جلو گذاشتیم و به فکر استنتاج افتادیم ، استنتاج دیگر سخنرانی نیست بلکه مطلب علمی است ،

**طالب :** منظورم این بود که : نه اینکه ما فقط بنشینیم و گوش کنیم ...

**استاد:** ما آیه را مثلاً خدمت آقای طالعی می دهیم تا آیه را به شما بدهد و مطالعه کنید با این نگاه که استنتاج نکته هایی که محتوای آنها اجتماعی و مناسباتی است. شما مطالعه کرده اید و من هم مطالعه کرده ام، ممکن است من طرحی و ایده ای و اندیشه ای داشته ام (باید فکر کنیم که از کجا شروع شود که منسجم تر باشد) بعد که مطرح می شود اعتراضات و اشکالات را همه جزو پرونده علمی قرار می دهیم و همه ی این ها باید تدوین شود.

**طالب:** این اتفاق باید از جلسه ی اول بیافتد چون شما گفتید شاید از جلسات بعد بشود ...

**استاد:** فکر می کنم باید یکی دو تا جلسه پیش برویم تا روش بازیافت محتوا در آیه را پیدا کنیم چون ما نمی خواهیم تفسیر رایج داشته باشیم که لغت را ببینیم و به جایی هم نرسیم بلکه ما می خواهیم استنتاج نکته های دقیق را داشته باشیم. امام علی علیه السلام می فرماید: قرآن امام باشد. قرآن الآن امام نیست، قرآن تلاوت می شود ولی اقتدای به امام نمی شود (امام به معنای خاصش که قرآن امام باشد و پیشوا و جلو) ما می خواهیم استفاده کنیم.

**طالب دوم:** روابط اجتماعی مسلمین با سایر ادیان و مذاهب در قرآن آیات متعددی دارد، آیا ما متعرض آنها هم می شویم؟

**استاد:** بله. البته دوستان وقتی تلاوت می کنید (چون قرآن مشحون است از آیات اجتماعی) شما هم ایاتی را پیشنهاد بدهید و

به آیاتی که بر می خورید که در معرض این است آنها را از دست ندهید . همه اش این نباشد که من آیاتی را پیشنهاد بدهم و مثلا در مورد عبادت لازم نیست مجموعه آیات را بیاورید . بلکه آیات اجتماعی را با آقای طالعی بدهید . هرچه این آیات بیشتر تجمیع شود و دسته بندی بهتر است ( شوخی یکی از شاگردان : دهه ی محرم برای امام حسین است و نمی شود قران خواند ...استاد : آیاتی که امام حسین روز عاشورا خوانده را بخوانید . خنده حاضرین ) هر چه در این زمینه مطالعه کنید برای خودتان و هم برای جامعه تان خدمت کرده اید زیرا بحث های اجتماعی در فضای امت اسلامی بحث های ضعیفی است و بحث های شاکله ای است ، وقتی شاکله نباشد پرداختن های جزئی بی فایده است .

## جلسه ی اول

.....طبیعتاً ان روش تکیه بر دلالت التزامی در این نگاه خیلی پر رنگ می شود ، دلالت التزامی از پر ظرفیت ترین و پر قابلیت ترین دلالت ها بر مفهوم و مدلولات است که تا حدود بسیاری محجور مانده است و ما از این دلالت و سایر دلالت ها استفاده خواهیم کرد . ما مجموعه ای از آیات را و در هر جلسه یک یا دو جلسه یک آیه را در خلال مباحث ارائه می کنیم که این آیات ناظر به تعایش هستند که از آنها می شود استفاده کرد تعایش را و همزیستی را . طبعاً همزیستی امری است که مغفول مانده است و خیلی به این موضوع توجه نشده است . گاهی از نوک برخی قلم ها چه از شیعه یا اهل سنت این کلمه تراوش کرده است ولی یک دیدگاه شفاف نهادی شده ی نظریه ای شده ی عمیق آن هم در کانون توجه تا به حال نبوده است . چون

بحث تعایش بحث کلان چهار چوبه ی اجتماعی است فقدان تعایش و نگاه به تعایش مشکلات عظیمی را برای اصل دین و مذهب و جامعه و تاریخ به بار می آورد لذا پرداختن به این موضوع خیلی مهم است و باید به آن توجه کرد . یکی از این آیات ( من قبلا شبیه به این آیات را در کنفرانسی در مصر عرضه کردم همراه با یک نوشته ی مختصری ) که بحث ما بخشی از آیه است نه تمام آن و این نشان می دهد که یک ثلث آیه گاهی می تواند در بردارنده ی تفکر بزرگ اجتماعی باشد ( و شما هم می توانید نقد و اشکال کنید چون بحث استدلالی است ) " قریه کانت ءامنه مطمئنه یأتیها رزقها رغدا من کل مکان ... " ادعا این است که این بخش آیه می تواند منبعی برای تولید نظریه ی همزیستی باشد و حداقل سه بخش نظریه را ارائه کند که عبارتند از دامنه ی تعایش ، نوع تعایش و زیر ساخت های تعایش یعنی با این آیه می توانیم استنباطاتی را نسبت به این سه محور داشته باشیم ، ما هی اطراف التعایش دامنه ی تعایش ، نوعیة التعایش و یکی هم البنی التحتیة للتعایش زیر ساخت های تعایش از همین قسمت آیه برداشت می شود . محور اول نطاق تعایش و دامنه و اطراف تعایش ، به خوبی از این آیه فهمیده می شود که دامنه و نطاق تعایش به اندازه ی نطاق انسانها گسترش دارد ، یعنی تعایش بر اساس قرآن اختصاص به مسلمان ها ( برخی می گویند شیعه یا اهل سنت می گویند سنی ) نه فقط اطراف اسلامی و مجموعه ی اسلامی را با نظر اسلام در بر می گیرد بلکه تعایش بین مسلمانان و اهل کتاب را هم در بر می گیرد ، فراتر تعایش انسانها را ارائه می کند و همه ی انسان ها بر اساس تعایش مطلوب اسلامی می باید داخل در این همزیستی و



زندگی مشترک انسانی باشند . البته از خیلی نصوص دیگر هم استفاد می شود ولی فعلا بحث این آیه است فإذن نحن نستفيد من هذه الآيه ان الاطراف فی تعایشِ اسلامی مطلوب عبارة عن اطراف انسانی و ان نطاق التعایش الاسلامی تسع بمقدار سعت نطاق الانسان، به مقدار نطاق انسانها نطاق اسلامی گسترده است و این ادعا شاید برای خیلی ها که ذهنیت معطوف به سختگیری دارند بگویند اگر ما شیعه هستیم چطور با اهل سنت زندگی کنیم ما می گوئیم فراتر اهل سنت که بماند با اهل کتاب ، اهل کتاب بماند با انسان بما هو انسان همان چیزیکه از حدیث امام زین العابدین به دست می آید " انما الناس بالناس " یعنی قوام مردم به مردم است این ناس است که ناس را بر پا می دارد . آیات زیادی است که از این آیه می شود استفاد کرد بحثُ أمکنَ حضورٌ و مشارکةٌ مجموعاتٍ متنوعهٌ انسانیةٌ فی هذا التعایش الاسلامی الذی یرید أن یقیمه " در این حد . اما این استفاده از آیه نیازمند دو مقدمه است یکی اینکه آیه بر عنصر اتیان رزق من کل مکان کرده است " یاتیها رزقها من کل مکان " نگفته یک مکان خاص ، هر مکان . کل را دو طریق می توان معنا کرد یکی به معنای هر کجا ، یعنی ما بدون قید هستیم و می شود هم از ادات عموم گرفت که همه ی مکان من کل مکان دخل باشد و هر کدام از معانی را که بگیریم مطلب ا را به اثبات می رساند . مقدمه دوم اتیان رزق من کل مکان به این جامعه ی منقول الیه الرزق همان قریه کانت یأتی رزقها من کل مکان می گوید به این قریه رزق از هر مکان می آید . اتیان رزق از هر مکان به این جامعه قابل انجام و تحقیق نیست مگر اینکه روابط فی ما بین این جامعه و آن مکان ها

یک روابط تعایشی باشد ، زیرا کسی نمی آید کالایش را بدون گرفتن و بدون تعامل و بدون عوض رایگان در اختیار جامعه ای قرار دهد که به دنبلا اخذ و گرفتن رزق از این جا و آنجا و همه جا است این بر اساس یک تقابل و بر اساس یک داد و ستد انجام گرفته است . داد و ستد یعنی تعایش یعنی ما در زندگی نقش متعامل و متقابلی فیما بین هم داشته باشیم ، خب این بخشی از زندگی مشترک است یعنی تبادل ها . اگر این دو مقدمه را در نظر بگیریم یعلم من هاتین المقدمتین ان الذی یریده الاسلام یعنی آنچه مدّ نظر اسلام است این است که اطراف تعایش یک اطراف گسترده ای است و انسان بما هو انسان و جامعه های انسانی می توانند اطراف تعایش ما قرار گیرند به ویژه که ممکن است گفته شود(سؤال شود ) این من کل مکان هر مکانی که مسلمانان هستند ، (جواب )این مطلب کجای این آیه آمده است اصل من کل مکان مطرح است ، اصولا چنان بوده است که اکثر مکان ها دینی غیر از دین مطلوب در هر عصری که پیامبران وجود داشته اند داشته اند ، به هر حال قید نزهه است و حتی شما می توانید فراتر بروید ، یک قرینه ی لّیه ای چسبیده به آیه که کل مکان ، می دانیم اکثر مکان ها مکان هایی بوده که دین مطلوب حضور نداشته است یا در جاهایی دین نبوده و مشرک بوده اند یا دین اهل کتاب بوده است . فیاذن اطراف التعایش لیست مقصوره علی اتباع المذاهب ولا علی اتباع الاسلام و لا علی اتباع الادیان بل الانسان بما هو انسان یکنه ان یدخل فی هذا الإطار در این چهار چوب وارد می شود و طرف تعایش ما قرار می گیرد . اگر نسبت به این مطلب نقدی دارید بگویید تا قبل از اینکه محور را تمام کنیم . یعنی من

از جمله ی من کل مکان استفاده می کنم یک مطلب خیلی مهمی را که اطراف تعایش می تواند مجموعه های انسانی متنوع باشد و لو صاحب دین ومذهب ما نباشند یا اصلا صاحب دین نباشند .

**طالب :** با توجه به ادامه ی آیه و آیه ی بعد نشان می دهد که اینها اصلا صاحب دین هم نبوده اند " لقد جاء رسول منهم .. " و بعد کفر ورزیدند و در خیلی ایات مثالی زده که زندگی رغد و خیلی خوبی هم داشته اند و بعد گناه کردند و دچار عذاب الهی شدند . پس اصل زندگی رغد داشتن را می توانیم از این آیه استفاده کنیم ولی مدلولی به اسم اینکه جواز ارتباط آن به میان مسلمین و اینکه این چنین بوده است را نمی توانیم بفهمیم؟

**استاد :** اشکال ایشان این است که این آیه در مورد قریه ای است که خداوند دارد مثال می زند ، قریه ی اینها وضعیت این چنین داشته است ولی به خاطر کفران نعمت یک مسیری ( نه مسیر ارتباط با خدا و شکر بلکه در مسیر دیگری ) قرار گرفتند ، پس موضوع یک مجتمع درست اسلامی نیست یا دین مدار نیست که ما به دنبال آن هستیم چون ما می خواهیم بگوییم یک جامعه ی مطلوب از نظر اسلامی این است که یأتی الی هذه القریه من کل مکان رزق و در نتیجه ما هم که به دنبال بنیان یک جامعه ی اسلامی هستیم باید به دنبال " یأتی رزقها من کل مکان باشیم چون موضوع این آیه یک جامعه ی کافر به نعمت و کفران کننده نسبت به نعمت بوده پس آیه از دسترس استفاده ی برای آن مطلب خارج است . ( جواب می دهیم ) این آیه سیاقش سیاق نعمت است ، سیاقش سیاق تأیید این

آمدن نعمت از هر مکان است یعنی اگر این جامعه که این نعمت را می داشتند شکر نعمت را به جای می آوردند این جامعه یک جامعه ی مطلوبی بود و به تعبیر دیگر انتقاد آیه نه به بخش اول آیه که وضعیت آنهاست که آمدن رزق است بلکه آن بخش دومی است که از سوی آنها صادر شده است و آن کفران نعمت است یعنی اگر اینها کفران نعمت نمی کردند یک جامعه ی ایده آل و مطلوب بودند ، پس این که سیاقها سیاق التأیید و و المطلوبیة سیاق اعطاء صورة لمجموعه مطلوب که مجتمع مطلوب آن است که نعمت بیاید و شکر کنند این ایده ی دیگری است که اسلام دارد که اصولا مادیت و معنویت با هم گره بخورد و اینها مادیت صرف را می خواستند و معنویت را کنار گذاشتند بلکه كانوا ضد المعنویة چون کفران نعمت می کردند و حاضر نبودند دین مداری کنند و به طریق اولی وقتی خداوند برای یک جامعه ی غیر متدین و غیر دینی چنین وضعیتی را می خواهد خداوند برای تمام بندگان این وضعیت را به طریق اولی خواهان است ، این در صورتی است که آن جامعه ی قریه را مجموعه ای غیر دین مدار به حساب بیاورم که مشکلشان این بود که کفران نعمت کردند ولی اگر این جامعه را در وهله ی اول جامعه ی دین مدار به حساب بیاوریم که بعد راه کفران نعمت را در پیش گرفتند که اصلا موضوع این آیه یک جامعه ی دین مدار است و مشکلشان این بوده که دین مداری خود را حفظ نکردند ، بنابر این دو نگاه نسبت به آیه هست که یکی اینکه قریه ی مورد نظر إما یکون المقصود منها یک جامعه ی غیر دین مدار و این مشکلشان به خاطر کفران بود ( چون کفران نعمت حتی جامعه هایی که جامعه های عادی هستند

و غیر دین مدار اگر فساد کنند و راه ظلم و بغی و انحطاط را بروند این یک کفر نعمتی است غیر کفران نعمتی که جامعه ی دین مدار نباید داشته باشد) علی ای حال دو احتمال وجود دارد نسبت به این قریه که یا جامعه ی دین مدار بوده اند و یک جامعه ی مطلوب بوده اند و إنما الإشکال ان هذه القرية التي كانت متدينة في البدأيه بعد از اینکه وضعیت زندگی آنها مطلوب گشت مسیر انحراف و کفران نعمت را رفتند و اگر دین مدار نبودند که با قیاس اولویت باید ثابت کنیم که خداوند وقتی وضعیت مطلوب را برای اینها در نظر می گیرد این وضعیت مطلوب به طریق اولی در جامعه ی متدین ثابت شده است .

**طالب :** وضع قریه وقتی که دین دار نیستند ! چطور در عین حالی که دین دار نبودند " کانت ءامنة مطمئنة بأتیها رزقها من کل مکان " یعنی ایا دین بر آنها عرضه نشده بود و صفت جحد و انکار نداشتند یا اینکه مرحله ی قبل از تشریح بوده چون در بعد می فرماید "فجاءهم سوءا.."

**استاد :** اگر دو مقدمه را به هم ضمیمه کنیم جواب داده می شود . یک اینکه بپذیریم از حیث تاریخی برخی قریه ها یا مناطق بوده اند که دین به آنها به صورت کامل یا جامع عرضه نشده است ، باید بپذیریم که اینگونه نیست که تمام جوامع پیش به خصوص در طول تاریخ گذشته چنین بوده اند که دین بر آنها عرضه می شده است . البته داریم که پیامبران بسیاری همزمان در شهر ها و روستاها حضور داشتند اما آیا می شود از نظر تاریخی ثابت کرد که ما من مجتمع بشری و ما من ریف و قریه در این عرصه ی پهناوری که انسانها

وحشی بوده اند و در جنگلها ، اینها همه پیغمبر داشته اند ؟ این را نمی شود اثبات کرد و بعضی از مجتمعات هم که اصلا پیغمبر نداشته اند مثل جایی که هدهد تشریف بردند آنها اصلا پیغمبر نداشتند تا بعدا که ... نکته ی دوم این است که اصولا وضعیت مطلوب برای یک جامعه مقبول به تشکیک است ، یعنی وضعیت مطلوب تر و عالی تر آن است که پیامبر باشد و اینها ایمان بیاورند ولی یک مزیت هایی هم هست که ممکن است در شرایط فقدان انبیاء جوامعی باشند که با فطرت خدا جوی خود یک ارتباطاتی را و شکر نعمت هایی را داشته اند چون در قرآن مثال هایی می زند که مثلا انسانهایی در داخل کشتی هستند و یکباره اضطرابی و طوفانی می شود و همه وجدانشان تحریک می شود و به سمت خدا رفته و شروع می کنند با خدای خود راز و نیاز کردن و وعده دادن و بعد که نجات پیدا می کنند یادشان می رود که وعده داده بودند . آیا این آیات مربوط به مسلمانان است ؟ و مسلمان ها بودند ه در کشتی بودند ؟ نه انسان بما هو انسان ، انسان در شرایط خاص به سمت خدا می رود وقتی خدا می گوید اینها بعد از نجات فراموش می کنند از این آیه به دست می آید که آن وعده هایی که می دهند و آن توجه کردن هایی که به خدا پیدا کردند و آن خط و ربط هایی که بین قلب آنها با خدا ایجاد شد مطلوب بوده است چون سیاق آیه همین است ، اشکالی که قرآن می کند این است که چرا بعد فراوش کردند نه اینکه چرا اینها در اول کار توجهشان به خدا معنا نداشت ، یا اینکه باید اول مسلمان می شدند و بعد ... ، نه آیه این را دیگر نمی خواهد بگوید . این وضعیت تشکیکی را جوامع داشته اند . اگر قریه را شما از آن جوامع که دین برای آنها عرضه

نشده بوده قرار بدهید وضعیت سابق و لاحقشان در این آیه این است که ، سابقشان این است که یک حالت مطلوبیت و دور بودن از ظلم و دارای وجدان بشری و بعد که نعمت آمد سراغشان و وضعیتشان خوب شد اینها راه کفران را در پیش گرفتند ، اما اگر قریه را یک جامعه ی دین مدارِ دارای پیامبر و دارای یک دین الهی از ادیان گذشته به حساب بیاورید آن کفران نعمتی که آیه از آن سخن می گوید مربوط است به دست برداشتن از دین و مسیری که فراروی آنها بود . علیّی حال هرچه بوده باشد از سیاق آیه استفاده می شود که آمدن رزق از هر مکان یک امر مطلوبی بوده است و هر مکان ، نه مکان هایی که دارای دین خاصی بوده اند یا آدم های خوب بوده اند ، هر مکانی بخش بشری و وضعیت بشری است به خصوص که ما بحثی در فقه داریم که وقتی آیه ای یا روایتی در یک موردی وارد شود که امر بشری است و بر اساس آن مرتکبات بشری بنا شده است آیه سریع بر اساس آن مفهوم پیدا می کند و معنای خود را باز می یابد . " یأتیها من کل مکان رزقها ... " در نگاه بشری ارتباطات انسانها با انسانها محصولی ندارد و در نگاه دین مدار ما یک نگاه خاصی که خیال می کنیم فقط باید با أبناء مذهبمان یا دینمان ارتباط داشته باشیم این تفکر ایجاد شده است ان وقت این آیه بر اساس این نگاه انسانی شکل می گیرد ، نگاه انسانی این است که با هر بشری می توان ارتباط برقرار کرد و کالا رد و بدل شود ( جاده ی ابریشم که منطقه ی وسیعی را در بر می گرفت در گذشته همینطور بوده و الان هم همینطور است ) این نگاه عجیب و غریبی که بعضی از قرائت های سلفی و شبه سلفی نسبت به اسلام پیدا کرده اند که دامنه ی اطراف

تعیاش باید محدود باشد به مجموعه های خاص ، یک چیز جدیدی است در حالی که آیه ان زمان قبل از شکل گرفتن سلفیه بر اساس ان نگاه ارتکازات بشریت شکل گرفته و ان طور هم معنا می دهد .

**طالب :** در مورد " من کل مکان " که به نظر می آید تاکید آیه براین بخش نیست بلکه روی این است که اگر نعمت باشد و کفرانی صورت گیرد آن زمان خوف به وجود می آید ، به نظر می آید تاکید آیه روی این بخش باشد ؟

**استاد :** ایا تا این جا مطلوبیت را می رساند یا نه ؟ چون در فقه ما عادت داریم پایین تر از این را اگر قرآن بگوید می پذیریم به عنوان مطلوب قرآن بودن در این جا که سیاقش سیاق مطلوبیت است یعنی شما در مقابل این نعمت کفران کردید و این یک نعمت بوده ، حتی اگر این هم نباشد ... ، در فقه هست که اگر قرآن چیزی را بگوید و نفی نکند و تعریضی نزند ( در کلمات امامان هم هست یعنی بخشی از فقه ما که در کلمات امامان هم هست تفسیر فقهی بعضی از آیات در کلمات امامان به خصوص در نهج البلاغه ببینید ) اگر اصل طرح شدن چیزی در قرآن بود همان سیاق نفی (نه وجود سیاق اثبات ، این جا که سیاق اثبات هم هست ) نبود سیاق نفی یا نبود یک کلام و جمله ی نافی ، از همین استفاده ی مشروعیت و مطلوبیت می کند ، این جا که فراتراست چون دارد می گوید این نعمت را شما داشته اید و کفران کرده اید .

**طالب :** این لفظ کل مکان " چگونه می شود اثبات کرد که من کل مکان آن قریه دلالت بر تنوع نعمت ها می کند و شامل تمام جوامعی



که در آن عصر بوده نمی شده ، به نظر این طور می آید . چون بعد از اینکه اینها در آن حالت آرامش و طمئینه که این نعم به آنها می رسیده بودند بعد از آن کفران می کنند و به خاطر کفران این قوم جوع و خوف می آید ، با فرض اینکه قبول کنیم از مکان های دیگر اینها بهره مند بودند و آن تعایش گسترده و فراگیر برقرار بود باز دامن گیر همین ها می شده که کفر ورزیدند نه آنها پی که منشأ خیرات و نعمات بودند .

**استاد :** ما می گوییم " إذا سمح الاسلام " به آوردن کالا و نیازمندی ها از همه ی مناطق یا هر منطقه ای ، وقتی این را اسلام اجازه می دهد (و می دانید که آوردن رزق از هر مکان بر تعایش مبتنی است یعنی شما نمی توانید چیزی به آنها ندهید و یک طرفه کالا بیاورید شما باید وارد داد و ستد شوید ) ، از این جا دانسته می شود که تعایش با آنها جایز است همان چیزی که پیامبر هم قبل رسالتش داشت که می رفتند با کشتی از بلاد دور دست کالا می آوردند ، این یک نوع نعمت و موهبت بوده اسلام هم دارد این را تایید می کند ، دلالت التزامی به این معنا که اذا قَبِلَ الاسلام از هر مکانی اجناس و نیازمندی ها بیاید فهو قبل و التزم بمشروعیه تعایش مع تلک الاطراف التی نحن نرید ان ناتی بالرزق منها . می خواهیم بگویم که دلالت التزامی اطراف تعایش را گسترده می بیند چون من کل مکان اطلاق دارد و عمومیت دارد و شامل هر مکان با هر دینی می شود به ویژه در گذشته ها که این طور بوده . مثلا جزیره العرب که ارتباطی داشت با کشورهای مختلف یا مسیحی بودند یا یهودی که می گویند مسیح یا یهودی نقاشی پیامبر را کشیده . همه که دین واحد نداشتند ، هر

قریه ای خرافاتی یا دینی داشت همه که دین دار نبودند یا دین مطلوب حنیف که نداشتند .

**طالب :** اگر یک قبلی گفته بشود که پیش فرض همه ی این بحث ها این است که منظور از این رزق ، رزق مادی است و منظور از من کل مکان کل مکان ارضی و زمینی است ، ولی اگر با توجه به بحث نعمت و شکر و ایمان و کفران نعمت ، این بحث ها اصلا کل مکان مکان الهی است و آنجا که خدا می داند و این جا فاعل این آمدن رزق هانسانها نیستند کما اینکه تصریح هم نشده ، و ایضا تصریح هم نشده که خدا است ، اینها همه پیش فرضش این است که ثابت شود فاعل این آمدن کل رزق انسان است .

**استاد :** رزق مادی که قطعاً هست ، رزق واژه ی خاصی است رزق مادی که قطعاً هست و من کل مکان هم که چون بحث قریه است و قریه هم مکان است و در مقابل آن کل مکان است که ظاهر قوی و صریح است .

**طالب :** قرینه ی این آیه این است " .. واتقوا لفتحنا علیهم من کل برکات من السماء و الارض .. "

**استاد :** اولاً آن بحث مکان ندارد بحث فتح است بعد هم خداوند اگر درهای نعمت ( این آیه هم همین را می خواهد بگوید ) را به روی قریه ای گشود این خدا است که گشوده است ، اگر نعمت از هر جا آمد این خدا است که این نعمت ها و درها و فرصت ها را باز کرده و گشوده است و خدا که از اسمان چیزی را پرتاب نمی کند ، از ارتباطات

و تعاملات است ، پیامبر هم که باشی باید بروی خرید کنی ، جامعه ی قبل از پیامبر هم که باشد ...ولو ان پیامبر ان موقع جوان بود باید سوار کشتی شود و برود خرید کند .

اینکه میفرمایید بالاخره خدا نمی داده ...

**استاد :** این را بدانید که اگر تعاملات عادی و طبیعی بین یک جامعه و جامعه ی دیگر صورت گرفت این خدا است که خواسته ، اراده ی خدا بوده است در پشت قضیه که می خواسته چنین روابطی باشد ، چنین نعمت هایی به روی یک جامعه گشوده شود ، خیال می کنید ملائک کیسه هایی را برای ما می اندازند نه باید ارتباط باشد ، آیه معلوم است یک قریه ای است که مکانهایی اطراف ان دارد و رزق هم یک واژه ی معلوم است ، رزقش می آمده است .

**طالب :** این جواب قطعی نیست حداقل شهید مطهری چندین جا دارد که رزق به این نعمت های دنیایی صدق نمی کند .

**استاد :** رزق در وهله ی اول این است ، رزق توسعه یافته را باید دنبال نصوصی که بیان کرده باشیم و شاید ایشان ( شهید مطهری ) هم نصوصی یافته ، ولی رزق در درجه ی اول آن هم با این سیاق مکان و نعمت و کفران معلوم است .

**طالب دیگر :** شهید مطهری یک بحث کلی در بحث لغوی و واژه شناسی دارند که می گویند لغات ابتداء در بین بشریت معنای مادی داشته اند ، و بعد معانی معنوی پیدا کرده اند . عمومیت رزق هم اولاً رزق مادی است و الا جوع را چگونه بگوییم جوع که گرسنگی است و

نمی شود جوع را معنوی بگیریم

**طالب دوم :** جوع خوفش برای انسان است و شکی نیست ولی اتیان

رزق ...

**استاد :** جوع در مقابل رزق است یعنی اول وضعیت خوب بوده و بعد

خراب شده

**طالب :** اشکال ندارد می توانیم بگوییم رزق را خدا داده و حالا دلالت

التزامی شده است که به امور مادی متصل شده است ...

**استاد :** ذهن هر چه برود به سوی رصد بیشتر خوب است ولی

باید بر حذر بود از اینکه حرفهای خلاف ...

**طالب :** این گونه جمع بندی کنم، برداشت حضرت عالی از آیه مبتنی

بر این است که ثابت شود رزق مادی داریم در منابعمان ...

**استاد :** همان چیزی که دوستان گفتند رزق در درجه ی اول و به

صورت حد اکثری و آنچه که چشم را پر می کند و ذهن را می رباید

و به ویژه در سیاق آیه ای که همه اش مکان است و جوع قرار بگیرد ،

این را باید به این معنا حمل کنیم . بله یک توسعه ی مفهومی ( البته

باید نصوص را دید ) نسبت به بعضی از مصطلحات و واژه ها صورت

گرفته که آن را باید در شرایط خاص و به شرط مؤیدات و شواهد یا

سیاق بیاید اما این مورد ما را نمی گیرد چون روشن است که چه

دارد می گوید و خیلی واضح است و حتی یک هزارم هم احتمال نمی

دهیم .

**طالب:** این جا که فاعلی معلوم نیست ، چه قرینه ای فاعل را معلوم می کند ؟

**استاد:** کاری به فاعل نداریم ، خدا این جا یک قرینه ای را مشخص می کند که این قرینه رزق و نعمت آنجا به وفور می آمده ..

طالب این که می آمده مادی است و می فهمیم ، ولی اینکه از کجا می آمده ( استاد : کل مکان ) نگفته که مکان مادی است یا سماوی ( استاد : معلوم است رزق که از آسمان که نمی آید ) . نه دقیقا دارد حقیقت را می گوید که از آسمان می آید و به دلالت التزای در اسباب جریان پیدا می کند .

**طالب:** من کل مکان را فرض کنیم که بارندگی فراوان داشتند بعد تجارت هم داشتند ، من کل مکان چرا فقط از آسمان باشد و از زمین نباشد ؟

**استاد:** آن رزق نیست ، باران نعمت و رحمت است . ( طالب : مانعی هم که نداشت ، من کل مکان که هست ، یا می تواند مؤید سوره ی قریش باشد ... )

**طالب:** حالا که بحث تاریخی شد ببینیم آیا آنها تجارت داشته اند چون شأن نزول آیه که مشخص است (استاد : در گذشته بوده است) نه نسبت به این آیه را می گویم ..

**استاد:** اصولا در گذشته ها این روابط و ارتباطات تجاری یک امر شایعی بوده بلکه بیش از آنچه ما تصور کنیم آن موقع به این مسئله توجه می کردند حتی دوره ی جاهلیت بی تمدن هم از تجارت بهره

می بردند ولی چون این در تاریخ ما آمده است ما آن را می خوانیم و ما بقی که حتی بیشتر هم بوده و در تاریخ نیامده ما نمی دانیم . اینها یک آدم های جاهیلی بودند و به دور از آثار مدنی ولی که تجارت داشته اند .

**طالب :** آن قرینه ی لبّیه ای که فرمودید به آیه چسبیده یا مثلا دین مطلوب یک جایی که می آید دیگر اکثر مکان های دیگر آن دین را ندارند پس معلوم است تعایش بی متدینین و سایر انسانها است ، یک قرینه ی لبّی دیگری هم هست که یک دینی که الآن می آید ( آن هم دین اسلام ) که با آن نفی ها و سلب هایی که دارد ...

**استاد :** ایه الان را که نمی گوید ، آن قرینه ای که آن موقع ها بوده و ما از ان این مطلوبیت را استفاده می کنیم ، تازه الآن هم که باشد اسلام ....

**طالب :** فرض کنیم جامعه جامعه ای است که دین تفصیلا به آن نرسیده بعد آن وقت " کفرت بأنعم الله " یک معنایی کنیم که در واقع ظلم و ستمی که در جامعه اتفاق افتاد نه اینکه مثلا نماز نمی خواندند یا روزه نمی گرفتند پس کفران هم معنایش می شود ستم و ... چون در آیه ی بعد هم می فرماید " و هم ظالمون : ما عذابشان کردیم در حالیکه ظالم بودند .

**استاد :** البته خوب است تحقیقی در اینجا صورت گیرد که این عذاب های الهی که آن زمان ها مرسوم بوده است و الآن خدا کاری به آنها ندارد این عذاب های الهی صرفا متوجه جوامع دین مدار می شده

است یعنی بعد از اینکه حجت بر آنها تمامی شده و پیامبری می آمده و این پیامبران که در اقوام بنی اسرائیل زیاد بودند ( نهج البلاغه هم دارد ) که آنها نعمت های آنچنانی داشتند ( چه بسا تفسیر آیه هم همین باشد ) ولی وقتی به تفرقه و کفران و نفی دین روی آوردند خدا هم همه ی نعمت ها را از آنها گرفت ، اگر این تفسیر درست باشد دیگر آن احتمال که گفتیم جامعه ی غیر دین مدار ، دیگر از دستور کار خارج می شود این در واقع یعنی جامعه ای که دین برای آنها عرضه شده ، یک جامعه ای که با دین آشنا بودند و دارای پیامبر بودند آن وقت موضوع ما جامعه ی متدین می شود ، جامعه ی متدین از هر مکانی به آن سو رزق می آمده و اصولا خداوند هم ( شاید این اصل درست باشد ) تعذیبی که می کرده یا عذابی که فرو می فرستاده بعد از اتمام حجت بوده ، نه اتمام حجت از طریق عقل بلکه از طریق پیامبر . (طالب : آیه ی بعد این را دارد " و لقد جاءهم رسولهم فکذبوه فأخذناهم العذاب و هم ظالمون ..) این طور بهتر می شود و موضوع یک جامعه ی متدین است که پیامبر داشته و این رزق و روزی از همه جا می آمده . زمان های قبل هم که می گویند نه اینکه برای یک کشوری ( پیامبری می آمده ) ، یک قریه ای پیامبری داشته یک روستا بوده که پیامبر داشته و اگر آن طرف تر می رفتیم ممکن است پیامبری دیگر بوده است یعنی اینگونه بوده ، علی آئی حال مطلوبیت استفاده می شود .

**طالب :** تعایش الآن یعنی حتی با گروههای انحرافی و مرتد ها ؟

**استاد :** این یک سری وضعیت های اضطراری است که با قطع نظر

از دین ، مثلا فرض کنید یک جامعه ی غیر متدین به دین اسلام با جامعه ی غیر متدین دیگر که بینشان تعامل و تعایش برقرار است و داد و ستدهای زندگی است بعد در یک شرایطی جنگ بین آنها رخ می دهد دیگر تعایش نمی کنند یا به حد اقل می رسانند ، به هر حال طوری کنار می آیند بر اساس ضرورت ها . در اسلام هم همینطور است و ما داریم اصل اولی را می گوئیم اما در یک شرایطی اگر کشوری با تمام وجودش می خواهد ما را نابود کند ما دیگر تعایشی نداریم با آنها ، بحث سر این نیست آنها یک شرایط خاص است و ما وضعیت اولی و طبیعی را می گوئیم . ما همین الآن با کشورهای مختلف تعامل و تعایش داریم اما ما می گوئیم گاهی ارتباط می طلبد که ما به زیر ساخت های تعایش که بعدا می رسیم ( محور سوم و ما هنوز به آنجا نرسیده ایم ) فعلا اصل تعایش را و داد و ستد های تعایشی و تعاملی و تبادلی را از این آیه می فهمیم چون اینگونه نیست که از هر مکانی رزق بیاید و شما ما به ازایی در مقابل آنچه که می آید ندهید ، شما باید بدهید که این می شود تعایش ، او نیاز دارد و برای زندگی اش از شما می گیرد و شما نیاز دارید و از او می گیرید و این تعایش است . و این را هم بدانید که تعایش داخل یک جامعه ممکن است پر خط و ربط تر باشد تا تعایش یک کشور با کشور دیگر که برقرار می شود . مثلا در یک سری کالاها ما در بخشی از زندگی تعایش می کنیم ، اصل تعایش باید برقرار شود . پس ما سه مطلب را خواستیم استفاده کنیم ، یکی اطراف تعایش که مقید نیست به یک دین و مذهب خاص و دو محور بعد باشد برای جلسه ی بعد .



## جلسه ی دوم

ایه ای مطرح شد " قرية کانت ءامنۃ یأتیها رزقها رغدا من کل مکان " گفته شد سه موضوع را از این آیه ما به دست می آوریم اول دامنه همزیستی ، که توضیحات کافی هر چند به صورت نسبی داده شد . دوم نوع التعایش که از این آیه می شود به دست آورد . اولین خصلت برای یک تعایش پایدار بودن آن است . کلمه ی پایدار امروزه صفت قرار می گیرد برای خیلی از فعالیت ها و اگر فعالیت ها واجد این صفت نباشند گویی یک نقصی و کاستی برای آن فعالیت ها وجود دارد مثلا می گویند توسعه ی پایدار " التنمية المستدامة " ، که به هر توسعه ای پایدار گفته نمی شود . حتی توسعه ی پایدار امروزه به نگاه به افق های دورتر و زمان های دورتر که نسل های آتی را هم در برگیرد اطلاق می شود . فی المثل توسعه ای پایدار است که بر

اساس این معنای کلان که حتی در کشورهای مختلف و در میان ملت های مختلف فقر از میان برداشته شود. یک نظریه ای وجود دارد که طرفداران آن رو به افزایش است، بنابر یک تحقیق علمی اگر در یک کشوری فقر وجود داشته باشد به محیط زیست ضربه وارد می کند و اگر به محیط زیست ضربه زد با توجه به اینکه ضررو زیان آن متوجه بقیه ی مناطق و حتی گاهی جهان می شود در حقیقت زیر ساخت ها ی توسعه و فرصت ها ی امکان تداوم را برای بشریت و برای هرکشوری در جهان از بین می برد. اصولا پایدار بودن یک صفت ضروری است برای فعالیت های اقتصادی و اجتماعی و در این جا هم از این آیه استفاده می شود که تعایش مطلوب یک تعایشی است که پایدار باشد. در ارتباط با عیش اصولا در روایات هم آمده "العیش القار" یعنی عیش مستدام، برقرار، تداوم یاب وجود دارد. ممکن است کسی فرق قائل باشد بین عیش پایدار و تعایش پایدار، فرق فرق تباینی نیست بلکه عیش پایدار ممکن است دامنه ی گسترده تری داشته باشد از تعایش پایدار، تعایش پایدار با کشورهای مختلف مقصود است، با هر مکان به این معنا که آنچه که اسلام خواسته است و مطلوب است عیش پایدار است ولی ممکن است از تعایش این کشور با آن کشور عیش پایدار به دست نیاید. شما هم عیش و زندگانی پایدار را با برقراری تعایش با یک کشور دیگر دنبال کنید اما در تعایش پایدار، خود تعایش باید پایدار بماند. طبعاً در تعایش پایدار عیش پایدار هم هست چون تعایش پایدار عیش پایدار ایجاد می کند ولی به عکس نیست یعنی ممکن است یک تعایش با یک کشور ی پایدار نباشد ولی عیش پایدار را از طریق یک تعایش پایدار دیگری به دست

بیاورید. به هر حال عیش پایدار منوط به تعایش پایدار است خواه با این ملت این تعایش پایدار بماند یا با ملت دیگری ولی تعایشی پایدار است که بماند و زمینه های زوال و اضمحلال آن فراهم نگردد.

**خلاصه :** العیش المستدام يتوقف على التعایش المستدام لانه ليس من الازم لتحقيق التعایش المستدام ان ندخل فى التعایش المستدام مع كل بلد لأنه يمكن ان نحقق العیش المستدام عبر التعایش مع شعب خاص ولى ائده ى تعایش مستدام با هر مکان یک امر بالاترى است از عیش مستدام از رهگذر تعایش با یک یا چند ملت . تعایش مستدام با هر ملت یک ائده ى فراترى است و آنچه از این آیه استفاده مى شود این دومى است که خيلى هم مهمتر است زیرا در آیه من كل مکان را مطرح کرده است بنابر این اگر از آیه استفاده ى استدامه و دوام یابى و پایداری صورت بگیرد آن وقت وصف تعایش قرار مى گیرد و هذا امر افضل و اعلى و اوسع و اعظم از آن عیش مستدام که در روایات آمده است ، العیش القارّ یعنی وضع مطلوب اولى ، العیش القارّ یعنی نه تنها شما یک عیشى را برای مردم فراهم کنید یا خود مردم فراهم کنند بر اساس نگاه اولى اسلام بلکه باید زمینه های استدامه ى العیش القارّ را هم فراهم کرد . البته ممکن است برخی ذهنیت ها را به این هم توجه ندهند و گمان کنند ما همین امروز را بگذرانیم تمام مى شود ، این نیست عیش مستدام ، تقدیر همیشه یعنی تقدیر معیشت برای استدامه ى عیش اگر فقط بخور و نمیر امروز بود دیگر تقدیر المعیشه معنا پیدا نمى کرد چون برای آیند شما تقدیر مى کنید ، أما آنچه از این آیه استفاده مى شود هو شیئ اعظم و اکثر و اوسع از آن عیش مستدام . این تعایش مستدام مع كل بلد است

، در ضمن این مطلب را گفتیم که هیچ عیش مستدامی نیست مگر در غالب یک تعایش مستدام اما این مدعای من که می خواهم از آیه استفاده کنم التعایش مع کل شعب شعب لكل مكان هذا هو المقصود این تعایش در حقیقت از آیه استفاده می شود که باید مستدام باشد ، از کجای آیه استفاده می شود ؟ از مضارع بودن یأتیها ..بله . یأتیها یک حالت استمرار دارد یعنی در ک وضعیت است که یأتیها رزقها رغدا . غیر از این یأتیها دیگر از کجا ؟ رغد . ممکن است . اما چگونه ؟ رغد به معنای عیش گوارا است . دو نگاه است یک نگاه حد اقلی یعنی این عیش که امروز به سوی من یا به سوی این مجموعه می آید گوارا است ، خالی از عناء و ضجر و اذیت و بدون محدودیت ، این نگاه نظری به آینده ندارد کل یوم له رغد اگر به این معنا بگیریم دیگر استفاده ی پایدار بودن نمی کنیم ، اما اگر به مجموعه ی کلان رزق گفته شود که امروز و فردا را در برگیرد ، اگر نگاه کلانی به رغد بیاندازیم هنگامی این عیش رغد است که به شکل مستمر و در یک وضعیت استمرار یابنده این گوارایی حاصل شود .... ، دیگر از کجا استفاده می شود ؟ ءامنۀ مطمئنۀ : امنیت پایدار باید باشد تا اطمینان حاصل شود ( طالب دوم : الزاما دال بر استقرار نمی کند ) ، طالب سوم : اسم فاعل استمرار را می رساند.

**استاد :** من بیشتر روی مطمئنه نظر دارم که اگر ملتی در وضعیتی قرار بگیرد که احتمال بدهد و یا شرایط به او بگوید که این تجارت و تعایش و زندگی با ملت های دیگر در شرایط بحران و انقطاع تهدید به انقطاع و انتها بشود این قریه را مطمئنه نمی شود گفت ، مطمئنه یعنی آسوده خاطر است . اگر شرایط بحرانی برای تجارت و ارتباط

برقرار شود آن ملت در شرایط اطمینان نیست ( اطمینانی که در این جا است اطمینان معنوی نیست ، سیاق آیه سیاق معنویت به آن معنا نیست معنویت هم اگر دارد به خاطر شکر گذاری آنها است ، ولی مطمئن در این جا غیر از طمئن در یا ایتها النفس المطمئنه است که آن نسبتش به فرد و نفس است این یک قریه است ، این در سیاق تعایش و زندگی و رزق مطرح شده در کنار ءامنۀ آمده است ءامنۀ یعنی امنیت دارد مطمئنه یعنی آسوده خاطر است ، با بحران مواجه نیست ، با مشکل مواجه نیست و ملّتی که از حیث ارتباط با دیگر ملّت ها برای روزی خود در شرایط تنش قرار می گیرد و در شرایط تهدید شدن به انقطاع ارتباط قرار می گیرد این قریه رانمی شود گفت قریه ی مطمئنه پس ما از واژه ی مطمئنه می فهمیم که عیش مستدام منظور است لأن الشعب الذی یخاف مستقبله لا یصدق علیه انه شعب مطمئن . چون نسبت به فردایش نگران است و شاید اینکه یأتیها رزقها من کل مکان بعد از مطمئنه آمده حیثیت تعلیلی دارد لماذا تکون مطمئنۀ لأنها یأتیها رزقها رغدا چون رزق او می آید مطمئن است ، یک نگاه استمراری دارد و همیشه هم اطمینان اطمینان به وضعیت فعلی نیست ، اطمینان نسبت به خطرات و وضعیتهای آتی است ، اطمینان نسبت به آنجا است ، چون نسبت به وضعیت فعلی یا خوب است یا بد اگر بد است دیگر اطمینان و عدم اطمینان نمی خواهد شما در یک وضع ناهنجار افتاده ای . پس اطمینان نسبت به یک وضعیت پر مخاطره در آتی است . از وصف مطمئنه معلوم می شود که عیش مستدام و تعایش مستدام مطلوب است و إلا بدون استفاده اطمینان ایجاد نمی شود .

**طالب :** در مورد تفاوت تعایش و عیش ، آنجا که فرمودید عیش گسترده تر است از این جهت که در آن تعایش با جامعه ای خاص مدّ نظر نیست لذا گسترده تر است ، از لحاظ مفهومی یا مصداقی هر کدام که باشد آنکه ما با جامعه ی خاصی ارتباط داشته باشیم یا نداشته باشیم خیلی مهم نیست اینکه عیش در آن حتما باید تعایش باشد اگر این باشد از لحاظ مصداقی که یکی می شوند و اگر قائل به این هم نباشیم و بگوییم ممکن است کسی عیش داشته باشد بدون تعایش یا امکان تعایش نباشد با این حال می تواند عیش مستدام داشته باشد و پایدار باشد .

**استاد :** ما یک پیش فرض داریم که الانسان مدنی بالطبع و بر این اساس عیش او هم از راه تعایش می گذرد . مثلا کسی که غار نشینی می کند این عیش نیست ، عیش انسانی مطلوب مورد نظر است با این عیش در کنار دیگران بودن معنا پیدا می کند ولی الزاما متوقف بر دامنه ی یک تعایش گسترده ای نیست ، فرض کنید عیشی را در یک جامعه ای در یک روستایی که ارتباط خود را با روستاهای دیگر قطع کرده است و عیش از راه تعایش محدود فی ما بین خود صورت می گیرد ، من تعایش گسترده را با ملت های مختلف از هر مکان (که آیه این را می گوید) منظورم بوده که از آیه استفاده می شود آنچه اخص است عیش نهفته ی در دل یک تعایش محدود ( اخص است ) از عیش نهفته در دل تعایش های گسترده و فزاینده ، این از آن اخص است بنابر این کُلّ عیش متوقّف علیّ التعایش ولی یمکن ان یتحقق العیش فی تعایش محدود إلا ان الذی یُستفاد من الآیه اینکه تعایش گسترده من کل مکان الذی هو المطلوب من الآیه یستفاد ایضا أنّ

گونه مستداما هو المطلوب بحسب القرآن یعنی دو چیز مطلوب است یکی اصل تعایش و یکی مستدام بودن آن چون از سیاق آیه این استفاده می شود .

**طالب:** آن عیش محدود که می شود عیش فردی یعنی آن تعایش نتیجه ی عیش فردی است ..

**استاد:** عیش فردی که معنا ندارد چون انسان مدنی بالطبع است فقط یک عیش فردی می توان تصور کرد و آنکه عیشی باشد که کسی برود در غار و همه ی ما یحتاج خود را از طبیعت بگیرد و به هیچ انسانی روی نیآورد و از کسی کمک نگیرد و الان حتی وحشی ها هم جمعی هستند و این گونه عیش فردی ما نداریم .

**طالب:** با این معنا که عیش و تعایش یکی شد ، اگر عیش حتما اجتماعی است و تعایش هم یعنی اجتماعی بودن یعنی ارتباطات دیگر ...

**استاد:** عیش یعنی زندگی کردن ، و زندگی کردن متصل است به زنده بودن و زندگی کردن دیگران یعنی هر کسی یک زندگی فردی دارد اما زندگی فردی او وابسته است به زندگی دیگران . العیش المشترك . عیش فردی ما در گروی تعایش است . عیش : یعنی زندگی کردن ، شما در خانه غذا می خوری زید و عمر که نیست که می خورد اما این عیش شما حاصِب برآیندی از تبادل عیش ها با هم است آنرا می گویند تعایش و این را می گویند عیش .

**طالب:** این جا که فردی می گوئیم عیش جامعه و تعایش جامعه است ( استاد : بله احسنت ) اگر عیش را برای جامعه در نظر بگیریم

دیگر تعایش محدود معنا ندارد ، جامعه در خودش که نمی شود تعایش ..

**استاد :** می توانیم تعایش را به دو قسم تقسیم کنیم . تعایش محدود ، تعایش محدود مصداق های مختلف دارد فرض کنید اهالی یک روستای منقطع از روستاهای دیگر آیا اینها دارای عیش هستند ؟ آری . عیش اجتماعی دارند ؟ آری . چون همه ی روستایی ها به هم کمک می کنند و یک زندگی مشترکی را تشکیل می دهند ولی چون با خارج منقطع اند عیش خیلی سطحی دارند شبیه به عیش های قرون گذشته . کمی بالاتر یک کشوری بگوئید من نمی خواهم با سایر کشور ها ارتباط داشته باشم آن وقت فی ما بین خود امکانات را می ریزند روی هم ، اقوام و شهرهای مختلف با هم تعایش می کنند ، این تعایش محدودی که از قبلی گسترده تر است . عیش گسترده تر آنجا که بگوئید با مجموعه ای از کشورها حاضر به همکاری باشد و یا با همه ی کشورها ارتباط برقرار کنیم ( مثلا اگر ما باشیم با غیر اسرائیل که از بنیان خراب است ، چون تعایش یک خطوط قرمزی دارد و آن یک امر طارئی است و عارضی که با یک کشور تعامل نباشد . سؤال این است که آیا اسلام به تعایش توجه نشان داده ؟ آری حتی اگر اسلام نشان ندهد زندگی انسان تعایش است و دوم آیا تعایش محدود را مدّ نظر قرار داده ؟ نه تعایش گسترده را . سوم دامنه ی این گستره تا کجا است ؟ همه ی انسانها من کل مکان یعنی نظریه ی تعایش در اسلام این است که التعایش مع کل انسان و شعب مگر اینکه امکانات نباشد یا طرف نخواهد ، در فضای جنگ و دشمنی باشد که این حرف دیگری است اما آنچه هو المطلوب است اولاً و اساساً به نظر



اسلام این است که ما بیاییم... این را هم توجه کنید شرایط جهان دارد به سمتی می رود که پیچیدگی و ابعاد و نیازمندی ها و خصلت های اجتماعی حالت متطور تر و متحول تری پیدا می کند به گونه ای که باید با انسانها و مجموعه های مختلف در ارتباط باشد. تازه این مثالی که قرآن زده برای این قریه در زمان های گذشته بوده که اینها می توانستند با برخی کشورها ارتباط داشته باشند یا برخی ملت ها و اطراف خود و می توانستند نیاز خود را بر طرف کنند اما همان موقع از نظر اسلام ارتباط با کل مکان یک وضع مطلوبی بوده و حتما سطح مطلوب تر از دیدگاه قرآن این بوده که اینها را مورد ستایش و مدح قرار داده و گفته اینها در یک وضعیت بهتری هستند که از هر مکان دارد رزق می آید، وقتی آن موقع ارتباط با هر مکان مطلوب بوده به طریق اولی الآن که انسانها به هم منسجم شده اند و مرتبند و تداخل بیشتر و نیازها متکثر شده و نیازهای جدیدی فراهم شده که باید تأمین شوند ارتباط با هر مکان وضع بهتر و اساسی تر و ضروری تر ی پیدا می کند.

**طالب:** آیا توصیف است یا توصیه؟ و آیا جامعه ی اسلامی بوده است یا نه؟

**استاد:** جلسه ی قبل نبودید و ما توضیح دادیم و فقط اشاره می کنم، دو احتمال است که این قریه که مورد مثال است آیا قریه ی مؤمنه است یا غیر مؤمنه. اگر غیر مؤمنه بوده با توجه به اینکه دارای نعمتی بوده اند که سیاق آیه دارد این نعمت را برای آنها می ستاید و این فرصت را به عنوان موهبتی بر می شمرد، اگر این طور

باشد ما می فهمیم یک قریه ی غیر مؤمن اگر چنین باشد یک قریه ی دارای ایمان به طریق اولی از دیدگاه قرآن باید این صفت و ارتباط را داشته باشد و اگر قریه ی مؤمنه باشد وضع به صورت دیگری به عنوان یک قریه ی مثالی و مطلوب و الگو معرفی می شود و با سیاق آیه فهمیدیم که این قریه ، قریه ی مؤمنه بوده و دارای پیامبر چون بعدا پشت به پیامبر کردند .

**طالب :** می توانند پیامبر داشته باشند ولی مؤمن نباشند .

**استاد :** چون آیه می گوید بعد اینها تکذیب کردند

**طالب :** مثل پیامبر ما را که تکذیب کردند مؤمن نبودند ، از همان اول تکذیب می کردند

**استاد :** ایه می گوید فکفرت بأنعم الله فأذاقها ...

**طالب :** ...فكذبوه فأخذهم العذاب مثل نوح پیامبر آمد و تکذیبش کردند ، مؤمن نبودند که ...

**استاد :** پس سه مرحله می شود ، مرحله ی اول قریه ای است با شرایط خوب و ارتباط ها و رزق و روزی ، مرحله ی دوم آمدن پیامبر و مرحله سوم عذاب در نتیجه ی تکذیب . سؤال من این است که وقتی عذاب الهی می آید آیا ما قبل عذاب با عذاب یکی است ؟ نه نیست . بنابر این اینها قبل تکذیب وضع خوبی داشته اند ، چه ویژگی های خوبی داشتند ؟ یأتیها رزقها من کل مکان ، یعنی در واقع از نظر اسلام این وضع خوبی است و ما می خواهیم بگوییم ما هو المطلوب من حیث نظر الاسلام ، در واقع یک مرحله ی عذاب است و یک

مرحله ی قبل عذاب که این مرحله ی قبل عذاب را قرآن می ستاید هم سیاق آیه نشان می دهد و هم از کلمه ی عذابی که می آید و این وضع خوب را بر هم می زند می فهمیم وضع خوب برای یک جامعه یا قریه چیست . ( قریه در اصطلاح قرآنی شامل مدینه هم می شود ) یاتیها رزقها من کل مکان و مطمئن باشد و آسوده خاطر ، مشکل اقتصادی نداشته باشد مشکل تأمین عیش نداشته باشد ، نه تنها عیش بخور و نمیر بلکه رغد داشته باشد یعنی عیش گوارای بدون درد سر ولی با ارتباطات ، زیرا عیش بدون درد سر با ارتباطات ایجاد می شود و همه ی امکانات که در یک قریه یا کشور نهفته نیست یک نعمتی در کشوری یا قریه ای و نعمیتی دیگر در جایی دیگر .

**طالب :** اگر صلاح می دانید بحث را ارائه کنید بعد پرسش ها مطرح شود .

**استاد :** نه ، گاهی اینها افق باز می کند سؤالی که ایشان کردند نکته ی بدیعی در ذهنمان آمد که یک سه مرحله ای درست کنیم ... فقط سؤالات که می پرسید اگر من سعی کردم زیاد طولانی پاسخ ندهم دوستان بعدا بیایند پرسند . بنابر این وصف پایدار استفاده می شود از این آیه .

**طالب :** ألا بذکر الله تطمئن القلوب آیه به ظاهر می گوید

**استاد :** اطمینان یک وقت وصف قریه است در یک سیاق اقتصادی و یک وقت وصف نفس است ، انسانها در فضای فردی و زندگانی شخصی

خود دارای اضطراب‌هایی هستند داری مشکلات و نگرانی‌های روحی هستند آنچه که می‌توند اطمینان ایجاد کند ، اطمینان شخصی و برای نفس آن با یاد خدا به دست می‌آید ولی مطمئن در اینجا وصف قریه است یعنی این قریه برای اینکه قریه بماند و برای اینکه زندگی اجتماعی خود را شکل دهد باید مطمئن باشد به مبادی روزی خود و ارتباطش و اسباب و عواملی که زندگی را شکل می‌دهد . این مطمئن غیر از آن مطمئن است که آنجا است ، آنجا وصف نفس است . نفس انسان اصولاً دچار اضطراب و نگرانی‌هایی است که اگر در ناز و نعمت هم که باشد اگر با رغد هم مواجه باشد انسان یک اموری در زندگی او رخ می‌دهد که به او اضطراب می‌دهد ، گاهی انسان از نعمت‌های زیاد دچار پوچ‌گرایی می‌شود که این جنبه‌ی دیگری دارد .

**طالب :** آیا قریه غیر از انسانهایی است که در آن است ؟

**استاد :** باشد . اشکال ندارد اطمینان ، نگاه دارد به وضعیت اجتماعی و آن یکی نگاه دارد به وضعیت‌های روحی و شخصی . شما می‌توانید بر این اساس یک گزاره‌ای درست کنید که دو نوع اطمینان برای انسان ضروری است یکی اطمینان از حیث اقتصادی ( ممکن است یک کشور اروپایی به دلیل اقتصاد پویای آن افراد نگرانی اقتصادی نداشته باشند ) و یکی اطمینان روحی و عرفانی و شخصی است . این اطمینان البته می‌تواند بعد اجتماعی هم پیدا کند یعنی یک جامعه هر چند از نظر اقتصادی نگرانی ندارد اما نگرانی‌های روحی اینها چون افراد جامعه هر کدام دارای نگرانی‌هایی هستند یک برآیندی از این نگرانی

ها در جامعه بروز پیدا کند و نهایتاً می بینید در آن جامعه فساد رخ می دهد ، مشکلات روحی نسبت به خانواده ها پیدا می شود ، پدر و پسر اختلاف دارند . آن یک اطمینان دیگری است که با ذکر خدا درست می شود ، این آیه نگاهش به این مطمئن نیست به خصوص اگر این تحلیل اخیر را هم بپذیریم که اینها قبل از آمدن پیامبر مطمئن بودند ، و می دانیم که اطمینان معنوی قبل از پیامبر ایجاد نمی شود ، باید پیامبر ذکر الله را به اینها القاء کند تا آنها در مسیر قرار گیرند مطمئن در اینجا مطمئن ی اقتصادی و اجتماعی است نه اطمینان عرفانی و روحی .

**طالب :** فردی که مستدرج می شود و خدا به او نعمت می دهد اگر شکر کرد باز به او می دهد و اگر نه ( با توجه به این استدلال ) او را عذاب می کند . از کجا که نعمت دادن من کل مکان یک فضای آزمایش نباشد نه اینکه مبذول باشد ، خدا می گوید این جامعه کافر بودند و ما این فضا را برایشان فراهم کردیم ( من کل مکان را ) ولی اگر اینها مؤمن باشند معلوم نیست که من کل مکان را اجازه بدهیم ....

**استاد :** اینها را شما از خودتان می گوئید . اصولاً ما یک اصلی داریم بر اساس روش مطالعه ی استنباطی و ان این است که اگر یک اموری ارتکازی بشر بود و در نهاد بشر آنچنان لانه گزیده بود که بشر لا یصبح و لا یمسی مگر با این ارتکاز و نگاه ، آن وقت اگر نصّی یا متنی از طرف شارع ( از حیث روشی عرض می کنم ) بیاید و در آن حوزه ای که بشر دارای ارتکاز است نصّ وارد شود مثل اینجا که بشر این ارتکاز را دارد که ارتباط داشته باشد و نیازهای خود را تأمین کند( این

یک ارتباط بشری است)، در چنین شرایطی اگر اگر نصی وارد شود این نصّ سریع جذب ارتکاز می شود و بر اساس ارتکاز معنای خود را باز می یابد و اگر شارع بخواهد در این ارتکاز دست کاری کند باید در نص منتهات و مؤشرات و تنبیهات کافی بیاورد و بگوید من این ارتکاز را تا این حد تخریب می کنم و تا این حد می پذیریم . اگر این کار را نکند بشر به مقتضای ارتکاز خودش که لا ینظر الا به ارتکازه و لا یقیم شیئا الا بارتکازه این نصّ می رود در آن وادی . در این جا هم همینطور است و در یک حوزه ای آمده . و این ارتکاز آن موقع و الآن و همیشه هست وقتی اینطور می گوید و به خصوص که سیاق آیه سیاق تأیید است چون می گوید این نعمت را داشتند و ما به خاطر تکذیبشان آن را گرفتیم و إلاّ عذاب بی معنا می شود عذاب در مقابل و عدلش همین وضع خوب است و فراتر از این مسئله بگویم از حیث روشی ( البته در جایی عرض کردم و الآن جایش نسیت ) مشکل ما این است که مطالعه ی دین را از خواستگاه فطرت انجام نمی دهیم . این بدان معنا نیست که فطرت منبع است چون اگر فطرت را منبع بگیریم در واقع یک منبعی را اضافه کردیم ایم به منابع چهارگانه ، قرآن و عقل و سنت و اجماع و فطرت ، البته عقل بخشی از فطرت است و به این معنا بخشی از فطرت منبع است و این درست هم هست اما من گفتم که ما فطرت را با همه ی کیان و واقعیت ها و درون داده ها و درون داشته های خود منبع نمی گیریم ولی فطرت را خواستگاه مطالعه و رجوع منابع چهار گانه می دانیم ( آن سه تا منبع چون عقل فطری است ) یعنی مشکلی که در مطالعه ی استنباط ما رخ داده است این است که از خواستگاه فطرت به سمت منابع نرفته

ایم و عینک فطرت را به چشم نزده ایم . این غیر از قرار دادن فطرت به مثابه ی منبع است ، این بر آمدن از فطرت است چون اگر از فطرت بر نیاید کج و معوج دین را می فهمیم کما اینکه الآن بسیاری از گروههای تندرو اینها که دین را طور دیگری معرفی می کنند همان منابع است ، به دست اینها که می دهند طور دیگری می فهمند ، جنگ و کشتن را می فهمند وقتی هم استدلال می کند استدلالشان برای اصحاب خودشان اقناع کننده است ، از آیه استدلال می آورد و چون از خواستگاه فطرت نیست استدلال سلیم نیست . لذا فطرت باید فراتر از این مرتکزات باشد . مرتکزات درباره ی نصوص است این نص در اینجا وارد شده است که این بخشی از مرتکزات است اما می گوئیم ما اصولاً در مطالعه ی دینمان و برنامه های دینی به صورت کلان باید بر اساس فطرت باشد و محدود نشود به مرتکزات و خود این بر آمدن از مرتکزات هم اصل روشی است که الآن در استنباط های ما فعال نیست البته سوسو زدن هایی در برخی استنباط های فقهای ما آن هم نه به شکل خیلی خود آگاهانه شروع شده است اما کی تکمیل شود معلوم نیست مثل شهید صدر ...

**طالب :** درباره ی مرتکزات و برایندهای فطری شاخصه ای هم هست یعنی ما می خواهیم بگوئیم یک انسانی است که فطرت دارد . فطرت هم که یک چیز کلی است که از آیات قرآن به دست ما رسیده است ...

**استاد :** فطرت از آیات قرآن به دست می آید ، با ضمیمه کردن یک آیه و روایتی جواب شما به دست می آید ، می گوید ﴿ فطره الله

التي فطر الناس عليها .. یعنی قبل از آمدن دین فطر الناس بر یک فطرتی ، بعد می گوید " ذلك دين القيم " که دارد ربط برقرار می کند بین دینی که بعد از حدوث انسان و تحقق بشر است . می گوید ذلك الدين القيم یعنی یک خط و ربط معنوی بین دین و فطرت برقرار است ، البته تفاوتی که بین دین و فطرت است تفاوت اجمال و تفصیل است ، تفاوت حقیقت شکل نیافته ای همچون موم و تبدیل شدن به قالب و قالب گرفتن و قانون مند شدن و آداب پیدا کردن . دین قالب می دهد ، دین تفصیل می دهد ولی دین همان فطرت است ، خدا در درون ما هست ولی دین که می آید خدا را تفصیل می دهد ناگفته هایی رامی گوید که آن فطرت معنای خود را باز می یابد چه بسا اگر نگوید درون شما هست ولی چون قدرت کشفش را ندارد در یک مرحله ای به شکل مجمل باقی می ماند یا حتی مرحله ی کمون باقی می ماند ، روایت نهج البلاغه هم هست که پیامبران آمدند " ليصيروا دفائن العقول " . پیامبر آمد که دین بیاورد ولی دین او می آید روی آن فطرت فعالیت می کند تا آن دفینه ها و ذخیره ها و درون داشته های عقل ما سرباز کند و بیرون بیاید و روایت دیگری که می گوید ما دو نوع پیامبر داریم یکی درون و دیگری بیرون اینها هماهنگ اند و ما پیامبر درون را کنار گذاشته ایم ، با یک ذهنیت ها یی که گاهی حاصل ارتباطات و شرایط اجتماعی و تاریخی است اینها را سکوی پرش خود قرار داده ایم و می پریم از اینها به سمت دین و دین را طوری دیگر معنا می کنیم ، دین را خلاف آنچه هست می بینیم ، شما قبول دارید که سلفی ها برخی از آنها خیلی متدین هستند ، متدین هستند از روی دین و وقتی ما را می بینند برای ما



آرزوی هدایت می کنند و در خلوصشان یک تعبداتی دارند ( مگر برخی از آنها که واقها شیطانند ) حتی در عبادت احساساتشان هم می آید به صحنه ی عبادت در پیشگاه خدا بعد مراجعه می کند به دین و احکام سخت و خشن را می گیرد . چرا اینطور است ؟ برخی می گویند چون قواعد اصولی ندارند ، همه اش که قواعد اصولی نیست درون انسان باید بیاید به میدان و فطرت باید خاستگاه حرکت باشد ، ما نباید کج و معوج بفهمیم ، خلاف فطرت نفهمیدن غیر از این است که فطرت را منبع قرار دهیم .

**طالب :** شاخصه های فطرت ...

**استاد :** باید در جلسه ی دیگری بیان شود اما حاضریم اگر خواستید بگویم . چون این نظریه ی بر آمدن از فطرت به سمت دین در اجتهاد فقهی و غیر فقهی یک نظریه ی جدید می تواند باشد و خیلی اثر گذار باشد . فطرت وقتی می گوئیم ( آنچه در این جلسه بیان کردیم این است که : ) گاهی عقول است ( ارتکازات برای عقلاء است برای عقل نیست ، یک نوع عقل عملی جمع شده است چون عقل عملی دو نوع است یکی عقل عملی فردی و یکی جمعی یعنی اجتماعی شده . عقل اجتماعی شده حاصلش دو چیز است یکی مرتکزات و یکی مهارتها که باید در جای خودش بحث شود . همه ی اینها ممکن است . مهارت ها و دیدگاههای اجتماعی گاهی مشوب می شود با یک آثاری و یک پیرایه هایی از عرف و علم ، اینها نه ، ما خالص هایش را می گوئیم . آنکه آغشته شده با یک عرف و علمی اعتبار ندارد مگر اینکه شما تصفیه اش کنید که مثل چیزی که معجونی شده و همه چیز

داخلش هست و شما تصفیه می کنید و آن خلاصه شده و تصفیه شده ملاک است . اینجا هم فطرت آمیخته شده است با علم و عرف و آن فطرت خاص ملاک است . ...زیر ساخت ها دیگر ماند برای جلسه ی بعد .

## جلسه ی سوم

یکی از اوصاف بر شمرده برای این قریه ی مثالی که خداوند فرموده است " ضرب الله مثلا " یعنی یک قریه ی مثالی و ایده آل در یک شرایطی ، شرایطی که با کفران نعمت از دست رفت . یکی از اوصاف بر شمرده ی برای این قریه وصف ءامنۀ بودن است " کانت ءامنۀ " یعنی در امن و امنیت و ایمنی بودن به دلیل اینکه این آیه در سیاق معطوف به یک تعایش اوصاف آن قریه را بر می شمارد از آیه ارتباط امنیت و تعایش مستفاد می شود . برای تبیین این ارتباط چهار مفروض در تفسیر آیه وجود دارد من چهار مفروض را بیان می کنم و شما با دقت بنگرید تا ببینیم کدام یک از فرض های را می توانیم بپذیریم . فرض اول ءامنۀ بودن و هکذا وصف مطمئنۀ بودن دو وصفی هستند که ارتباط علی و معلولی با آن وصف بعدی و موقعیت بعدی مربوط به این قریه

که یأتیها رزقها من کل مکان رابطه ی علی و معلولی ندارند بلکه آیه در حقیقت در مقام این بود که صفات و موهبت های این قریه را بر شمرد یک موهبت و موقعیت ءامنۀ بودن است و یکی مطمئننه و یکی یأتیها رزقها بوده . در واقع سه وصف برای اینها بر می شمارد که اینها حاکی از یک وضعیت مطلوب و ایده ال برای جامعه است که جامعه در امن و امان و امنیت باشد ، فارغ از دغدغه و اضطراب باشد و نعمت ها به وفور در این جامعه وجود داشته باشد . اما این آیه بحث وفور به نعمت را به تعایش ربط می دهد که قابل توجه هم هست ، بدون تعایش و همزیستی و ارتباط با جاهای مختلف نمی شود به یک سطح موفور از نعمت رسید . پس فرض اول این است که هذه الصفات المذكورة لهذه القرية لا صلة بينها علی اساس العلیة فرض است باید بگوییم بعد ببینیم آیا درست است یا نه . دوم این است که رابطه ی علی بین این اوصاف برقرار است ولی این مطمئننه و ءامنۀ هستند که دو علت برای تحقق وصف سوم که یأتیها رزقها است می باشند ، یعنی ءامنۀ و مطمئننه به مثابه ی حیثیت تعلیلیه هستند برای یأتیها رزقها ، چرا یأتیها رزقها ؟ به چه دلیل اینها در موقعیتی بودند که وفور نعمت از رهگذر تعایش برایشان سر ریز می شود ؟ چون ءامنۀ و مطمئننه را داشتند به طوریکه اگر این قریه ءامنۀ نبود و دارای امنیت نبود ، دارای وضعیت آرامشی نبود به آن آسایش نمی رسیدند و در حقیقت امنیت و نبود خوف و وحشت (که امروزه مصداق اکمل و اتم آن تروریسم است) امکان برقراری تعایش بود . اگر در جامعه ای خشونت باشد و در جامعه ای تنش وجود داشته باشد چنین جامعه ای مبتلا به وضعیت خشونت بار تروریستی بشود چنین جامعه ای قادر به ورود در مرحله ی تعایش و همزیستی

نیست و در نتیجه از نعمت‌ها و از یک زندگی اجتماعی مطلوب و رغد برخوردار نخواهد شد یعنی یک فرض است که شما برای امنیت و اطمینان اجتماعی جنبه‌ی علی و حیثیت تعلیلی نسبت به رزق قائل بشوید، رزقی که مترتب بر تعایش است. چون این معلوم است که از آیه استفاده می‌شود طبیعتاً رزق بخور و نمیر نیست چون رغد است و بر نمی‌گردد. فرض سوم رابطه‌ی علی بین اینها بر قرار است و لکن علی العکس من ذلک یعنی "یأتیها رزقها رغدا" علت امنیت است. اگر تعایش و همزیستی برقرار شد و در نتیجه وفور نعمت بود زمینه‌ی تنش‌ها هم از بین می‌رود، زمینه‌ی خشونت‌ها از بین می‌رود و لذا جامعه‌ی فقیر، جامعه‌ی مبتلای به تنش‌ها و جامعه‌ی مبتلای به اضطراب‌های خانوادگی و اختلالات در روابط، یعنی جامعه‌ی فقیر است که مبتلا می‌شود به یک وضعیت اینگونه‌ای که امنیت و اطمینان در آن نباشد. این هم یک فرض است ولی باید همه‌ی فروض را مطرح کنیم و ببینیم کدام از فروض را می‌شود پذیرفت و مطابق آن پذیرش که تبعاً باید به اثبات برسد ما به استنتاج از آیه دست بزنیم. فرض چهارم یک رابطه‌ی علی متقابل است البته نه به صورتی که دور پیش بیاید بلکه به صورت یک وضع جدلی طرفین، یک وضع برخورداری هر طرف از تأثیر و تأثر نسبت به طرف مقابل یعنی هم امنیت موجب جلب دیگران برای معامله کردن بشود و هم وفور نعمت حاصل از ارتباطات زمینه‌های فقر را از بین می‌برد در نتیجه زمینه‌های رفع دغدغه‌ها و ایجاد امینیت را در پی دارد، این فرض چهارم بر ایده و اندیشه‌ی تبادل پدیده‌ها و تأثیر و تأثر قائم و بر قرار بین پدیده‌ها بر قرار است همان چیزی که امروزه هم وجود دارد که پدیده‌ها در هم تأثیر و تأثر متقابل دارند

. پدیده های اجتماعی اصولاً پدیده هایی هستند که نمی شود این پدیده ها را یکسره علت بگیریم و بقیه را یکسره معلول بگیریم بلکه فی ما بین اینها یک کنش و واکنش ، یک تأثیر و تأثر متقابل و متکامل بر قرار است همینی که امروزه در پدیده های اجتماعی به خوبی ظهور و بروز پیدا کرده می بینیم که اقتصاد در فرهنگ تأثیر می گذارد و فرهنگ روی اقتصاد اثر می گذارد طبیعتاً به صورت دوری هم نیست چون پدیده ها مراحل مختلف دارند ممکن است یک مرحله تقدم دارد ، مثلاً از اقتصاد یک مرحله های از آن تقدم دارد و آن قسمت بر فرهنگ تأثیر می گذارد بعد طبیعت فرهنگ که بهبود یافت اثر می گذارد در ایجاد یک مرحله ی دیگری از اقتصاد ، اقتصاد وضع بهتری پیدا می کند بعد اقتصاد که بهتر شد دوباره تأثیر می گذارد روی فرهنگ یعنی یک حالت جدلی الطرفینی پیدا می کند و یک تأثیر و تأثر متقابل پیدا می شود و در نتیجه پدیده های اجتماعی در مسیر تکامل و هم افزایی و هم سازی نسبت به هم قرار می گیرند ، خاصیتی که در پدیده های اجتماعی امروز هم هست . چهار تا فرض است ، یا کاملاً بی ارتباطند یا مرتبطند ، که این ارتباط یا جنیه ی علی برای آن دو صفت ءامنۀ و مطمئنۀ هست نسبت به رزق یا بر عکس و یا یک حالت متداخل و متقابل فی ما بین آنها بر قرار است . فرض اول را نمی شود قبول کرد ، تصور کنید امنیت از آسمان می بارد در حالیکه امنیت ارتباط دارد با وضعیت معیشتی و وضعیت زندگی . نمی شود گفت که اینها ارتباط ندارند ، امنیت یک امر اجتماعی است ممکن است که خطری که مثلاً برای یک منطقه پیش می آید از سوء ارتباط با مناطق هم جوار باشد . در گذشته پیمان هایی را درست می کردند یا فرض را می بردند به

سمت هم نیازی نسبت به هم و تجارت و تبادل و معاملات . به هر حال این طور است یا گاهی امنیت ریشه ی داخلی دارد ، مشکلات داخلی باعث می شود که امنیت نباشد پس ما نمی توانیم فرض اول را قبول کنیم و بگوییم آیه می گوید اینها سه تا صفت داشتند چون مسائل اجتماعی در هم تأثیر و تأثر دارند این یک امر محکمی است فرض اول را نمی شود پذیرفت . فرض دوم هم که شما در حقیقت امنیت را یک امر متقدّم بر رزق و روزی ببینید و آنرا مستقلّ برآسه ببینید این هم یک امر مقبولی نیست ، ممکن است یک مرحله ای از امنیت را انسان بتواند ایجاد کند اما یک امنیت پایدار مقصود است چون در قرآن هم " ءامنۀ " گویی یک امر پایدار بوده و حالت اسم فاعلی دارد . یک امر پایدار ، کل امنیت برای جامعه یک بخشش جنبه ی اقتصادی دارد ، باید اقتصاد جامعه خوب باشد و مشکلات نباشد تا امنیت بر قرار بشود . اینکه شما بیاید یکسره جنبه ی علیّی و در تحلیل جنبه ی علیّی بودن را بدهید به ءامنۀ و مطمئنۀ این هم امر نا مقبولی است ، چون مطمئنۀ لاقبل بخش هایی از اطمینان ، اطمینان اقتصادی است اگر جامعه ای دچار فقر بشود گاهی سر از کفر در می آورد " کاد الفقر ان یکون کافرا " معلوم می شود این فرض که شما ءامنۀ و مطمئنۀ را علت بگیرید برای " یأتیها رزقها " قابل قبول نیست و بر عکس آن هم درست نیست چون جامعه ای که دچار نا امنی است رزق و ارتباط و تعایش به صورت کامل به آن سمت نمی آید . به نظر من فرض چهارم را باید بپذیریم که این فرض خالی از اشکال است بویژه که اصل حاکم در پدیده های اجتماعی آنرا تأیید می کند که قضایای اجتماعی و مسائل اجتماعی اینها در هم تأثیر و تأثر دارند و با همدیگر ارتباط دارند و این ارتباط را می توان بر

اساس تحلیل جامعه شناختی بدست آورد و از طرف دیگر این ارتباط اینگونه ای را حتی در دین ما بعضی از نصوص به آن اشاره کرده اند ، وقتی یک نص روایی ما بین مقوله ی دین مداری و اقتصاد رابطه بر قرار می کند که اینها در معرض بی ارتباطی بیشتری نسبت به پدیده های اجتماعی نسبت به هم هستند و می گوید وضعیت فقر در جامعه یا برای یک فرد به کفر می انجامد در حالیکه می دانیم ایمان به انسان صبر می دهد آن هم از آن طرف تأثیر می گذارد . به هر صورت پدیده های اجتماعی چه بر اساس نصوص دینی و چه بر اساس تحلیل های جامعه شناختی روابط متقابلی دارد بنابر این ما فرض چهارم را می پذیریم ، فرض چهارم در حقیقت نشان می دهد که ما باید به سمت یک جامعه ای پیش برویم که آن جامعه وضع مطلوب برایش این است که این صفات را داشته باشد و این صفات بدون کنار گرفتن یکی در کنار دیگری و بدون آن اصل هم افزایی و بدون رعایت آن اصل متقابل شکل نمی گیرد و در نتیجه اگر بر اساس آیه همزیستی را یک وضع مطلوب بینیم پس با توجه به این آیه همزیستی متوقف بر امنیت است و بر اطمینان و آرامش های اجتماعی متوقف بر آن است و بدون آن نمی شود همزیستی برقرار کرد کما اینکه امنیت و آرامش هم بدون همزیستی برقرار نمی شود . این چنین وضع مطلوبی را ما می توانیم بر اساس نظریه ی اسلام به دست بیاوریم لذا اگر ادعا بشود یکی از اصول همزیستی دوری جستن از خشونت است و دور ساختن جامعه ی اسلامی بزرگ از تروریسم که امروزه مبتلاست به آن این حرف بر اساس این آیه درست است . چون ما در آن جا تعریف می کنیم باید یکی از فروض را بپذیریم و فروض هم محصور است و از اینها



خارج نیست . پس یا بی ارتباط هستند کاملاً یا ارتباط یک طرفه است که دو قسم شد و یا ارتباط های متعامل و متداخل که در یک وضعیت های اجتماعی حاصل می شود . اگر بگویند این مطالب چه ربطی دارد به آنچه آیه می گوید ؟ انسان وقتی حرفی می زند پیش فرض های خود را دخالت می دهد و حرفهای ما هم انسجام دارد ، انسان عالم وقتی حرف می زند روی حساب است و منسجم ، پیش فرضهایش معلوم است شما اگر یک سخن را از حکیم بگیرید می توانید با تحقیق پیش فرضهایش را به دست بیاورید این واقعیت است . آن وقت خدای حکیم دارد اصول مربوط به یک جامعه ی مطلوب را می گوید و ما از قبل می دانیم که پیش فرض چنین وضعیتی باید در یکی از این مسیر ها تعریف و تفسیر شود و ما هم بر همین اساس تعریف و تفسیر کرده ایم . این آخرین مطلب در مورد این آیه بود .

**طالب :** در مورد این فروضاتی که فرمودید یا ارتباط متداخل اگر عقل بخواهد به تنهایی به اینها فکر کند آیه به مصالح می رسد یا اینکه باید از آیات کمک بگیریم ؟

**استاد :** هست . این متداخل در فضای اجتماعی امروز هست ، این امری است که ارتکاز بشر بر آن مبتنی است و تجربه بشری به سمت آن معطوف است و این اموری است که در فضاهای امروزی هست ، این بدان معنا نیست که امروزه در مناسبات کشورها به همدیگر ظلم نمی کنند . استکبار و ظلم هست ولی ما آن وضع طبیعی و اولی را می گوئیم نه وضعیتی را که کشورهای واجد زور و قدرت بر دیگران بار می کنند که این حرف ها خارج از مسیر درست انسانی و روابط

انسانی است. انسان این طور فکر می کند لذا همه جا ارتباط هست و هر کشوری با کشور دیگر ارتباط دارد نه اینکه حالا ایجاد شده باشد، از قدیم از همان موقع که قریه های مختلف و تمدن ها و مجموعه های مختلف بوده آنها ارتباط داشته اند، این ارتباط ها از کلاس درس که نبوده بلکه از ذات و فطرت و نهاد درونی آنها بوده، از نیازها و فهم مرتکزات درونی و رفتن به این سمت پیدا شده است و تجارت با ملل مختلف شکل گرفته است و همین را آیه ی شریفه دارد تأکید می کند ما مرتکز بشری را این طور می بینیم. نمونه هایش هم در گذشته بوده که پیامبر ما در بخشی از تجارت ها بوده است و قرآن بر همین سیاق بحث خود را سوق داده، شما از کجا در می آورید که مثلاً شیعه بگوید من فقط با شیعه تعایش می کنم یا مسلمانی بگوید من فقط با مسلمان تجارتمی کنم نه با اهل کتاب و نه با دیگران؟! این مطلب را از کجا در آورده اید؟ از تعصب و خطای فهم و ذهن قاصر شکل گرفته، در مجموعه های تعصب آمیز تاریخی شکل گرفته. چه کسی گفته با اهل کتاب نباید تعایش داشته باشیم؟ آنها اموری است ساختگی که در دین اصالتی ندارد ولی در ذهن های ما سیطره دارد. ما ناچاریم این وضعیت را در پیش بکشیم به ضمیمه ی یک وضعیت ارتکازی که تاریخ با همه ی وجودش از آن حکایت می کند یعنی برقراری تعامل و تبادل با همه ی ابعادش. آیه ی قرآن هم وقتی تحلیل می شود دقیقاً در همین مسیرات است حال یا با دلالت التزامی یا تصریحی. این روشی است برای تفسیر آیات، آیات اجتماعی و روش مطمئنی هم هست و هیچ امکان خلل یا احتمالی نسبت به آن وجود ندارد و البته این روش ها نسبت به آیات

فعال نشده است ولی اگر فعال کنیم همین به دست می آید .

**طالب :** نظریه های دیگری که هست ، حالا از همان زمان افراد پست مدرن و نظریه های جدیدی که آمده بیشتر وارد این فضا شده اند ، وارد نظریه های اجتماعی مدرن که بشویم همان کلاسیک های خودشان بیشتر تک محوری پیش می روند مثل مارکس که اقتصاد را زیر بنا می داند و همه چیز را بر اساس آن معنا می کند

**استاد :** این چه ربطی به بحث ما دارد ؟

**طالب :** شما دارید متداخل را بیان می کنید کلاسیک های خودشان می گویند .. شما می گویند تاریخ اینگونه نشان می دهد من می گویم نه ، تاریخ افرادی را داشته که مکتبی را بنا کردند ولی بر اساس یک محور مثلا اقتصاد ..

**استاد :** به همین دلیل هم از بین رفتند . انکه ممکن است در مسائل علمی و تبیین وضعیت های اجتماعی و پدیدار شناسی اجتماعی انسانهایی به سمت دیدگاههایی بروند که این دیدگاهها نادرست باشد امکان رفتن به این سمت وجود دارد ، ما این نظریه ها را قبول نداریم در نتیجه نمی توانیم آنرا حاصل ارتکاز بشری بدانیم اینک مارکس یک نظریه بدهد نمی توانیم منسوب به ارتکاز بشری کنیم ، آن دیدگاه است و دیدگاه هم زوال می پذیرد .

**طالب :** در یک عصری دیدگاهها انگونه بوده جدیدا که پست مدرن ها که آمدند این فضاها باز شده است ...

**استاد :** می شود گفت این درست است لاًقل به واقع نزدیکتر است.

علی ای حال انگونه می شود استفاده کرد البته نظریه ی تداخل یا تأثیر و تأثر متقابل نافعی قرار داشتن برخی از پدیده ها در جایگاههای تأثیر گذار نیست اما وقتی جامعه شکل می گیرد این تداخل و تأثیر و تأثر را باید بپذیریم و اختلاف با مارکس در این نیست که ما برای اقتصاد نقش قائل نیستیم بلکه نقش اساسی هم قائل هستیم ولی اختلاف در این است که مارکسیسم می گوید زیر بنای مطلق همه ی پدیده ها را اقتصاد می بیند و همه ی پدیده ها را رو بنا می بیند و حاصل وضعیت ها ی اقتصادی می شمارد . این اندیشه غلطی است او اصالتی به غیر از اقتصاد قائل نیست در حالیکه ما اصالت های دیگری هم داریم و این بحث باید در جای خودش مطرح شود . . آیه ی بعدی را می گوئیم و ادامه اش برای جلسه س بعد باشد ، طبیعتا این آیات با هم اختلافاتی دارند از حیث ناظر بودن به ابعاد مختلف . ما فرصت رفتن و نشستن آیه آیات و تحلیل کردن آیات را باید بسیار مغتنم بشماریم ، سایر ادیان کتابهایشان تحریف شده و تنها کتابی که کلام ناب خداوند است بی هر گونه حذف و زائد و حشوی قرآن است . این کلام می تواند محل استنتاج مهمی برای وضعیت های اجتماعی و انسانی باشد لذا ما این آیات را مطرح می کنیم و ممکن است از یک آیه یک مطلب را برداشت کنیم و ممکن است نگاه و صورت کلانی نسبت به زندگی بفهمیم ، اینها را باید مطرح کنیم و کنار هم بگذاریم تا نهایتا اندیشه های اجتماعی از آن بر آید و وقتی اینها را به هم ضمیمه کنیم احیانا نظریه هایی (برای کسی که مطالعه می کند) استخراج می شود . شما در تلاوت هایتان اگر همه ی آیات اجتماعی را که در مضان و معرض این است که یک نکته ی اجتماعی از آن گرفته

شود ( آیاتی هست که مربوط به قیامتند و مربوط به امور اجتماعی نیست ، رابطه ی انسان با ملائک و خود و خدا را در قیامت مطرح می کند در آنها چه بسا نکات اجتماعی را نشود بدست آورد مگر اینکه واجد یک اندیشه و ایده ای باشند ، یک سری آیات است بین انسان و خدا است باید ببینیم چه چیزی می توانیم در رابطه ی با وضعیت های اجتماعی به دست بیاوریم .) این آیات که متضمن یک محتوایی نسبت به مناسبات اجتماعی است این آیات را باید از آنها استفاده کنیم و بیشتر به سمت این آیات برویم .

آیه ی بعدی " فانطلقا حتی اتیا اهل قریه استطعما اهلها فأبوا ان یضیفوهما ... " این آیه است به نظر من می شود برخی پیش فرض های انسانی و اجتماعی را از آن به دست آورد . من قبل ورود به استنتاج از این آیه یک نگاه سریع و صوری ولی با دقت به آیه داشته باشم که اینجا آیه فرموده است " حتی اذا اتیا اهل قریه " نفرموده است " اتیا قریه " و در حقیقت اهل را دو بار تکرار کرده یک بار در اینجا که " اتیا اهل قریه " و یک بار در کلام بعدی که " استطعما اهلها " دو بار اهل این جا آمده است یک بار مورد استطعام قرار رفته این اهل و یک بار مورد اتیا این دو نفر. اینها رفتند به سمت آنها ، چرا اهل گفته است نوعا دو یا چند نفر وقتی وارد قریه ای می شوند آنچه در بیان ما گفته می شود این است که وارد قریه شدند ، اینکه می گوید " اتیا اهل قریه " شاید بشود استفاده کرد که نوع ورود اینها به آن روستا به گونه ای بوده که همه ی اهالی روستا متوجه این ورود شدند و گویی آنها در یک جایی حضور داشتند و اجتماع کرده بودند یا به خاطر اینکه موقع استراحتشان بود یا چون غریبه بودند

همه جمع شدند اطرافشان یا دلیل دیگری دارد به هر حال شاید از این آیه بشود استفاده کرد که ورود اینها به قریه مقرون و مصحوب بوده با آگاه شدن آنها از این ورود. اتیا اهل قریه " وارد بر قریه شدند اگر هر کدام در خانه ی خود بودند یا سر کار بودند و اینها وارد شده بودند و یکی دو نفر را دیده بودند با این نمی شود گفت " اتیا اهل قریه " ظاهرا این مستفادی که عرض کردم درست است و قابل توجه هم هست ، یا از اول اجتماع داشتند و اینها وارد شدند یا وقتی وارد شدند همدیگر را خبر کردند که دو نفر غریبه آمدند و جمع شدند آنجا. " اتیا اهل قریه " استطعما اهلها از اهلش طلب طعام کردند که این خودش مؤید این است چرا که اگر از یک نفر طلب طعام می کردند قاعدتا نباید می گفت استطعما اهلها . معلوم می شود وقتی آنجا رسیدند اینها تقاضا کردند : سه تا فرض است اینها در خانه هایشان بودن و این دو نفر درب همه ی خانه ها را زدند و طعام خواستند بعید است که آنها انقدر حال داشته باشند که بروند درب هر خانه ای را بزنند و طلب طعام کنند ، یک فرض این است که از چند نفر بیشتر تقاضا نکردند که این اطلاق اطلاق قابل قبولی نیست که از چند نفر استطعام کردند بعد قرآن بگوید از اهلش طلب کردند . به نظر می آید همان نکته ای که در اول گفتیم که اینها در جایی جمع بودند یا بعدا جمع شدند و اینها طلب طعام کردند و گرسنه بودند ( طلب طعام زمان گرسنگی است و در هنگام سیری شما حاضر نیستید طلب کنید ، طلب معونه دارد چون باید رو بیاندازی ، این نشان می دهد اینها گرسنه هم بودند و از اعتراض حضرت موسی هم به دست می آید که گرسنه بودند چون در آنجا می گوید این چه کاری است که

توانجام می دهی وقت گرسنگی ایستاده ای دیوار درست می کنی . در هر حال نشان می دهد از آن مجموعه طلب غذا کردند و این هم مؤید آن است " فأبوا " همه ی اهل . چون با قرآن نمی سازد که اگر از یک نفر تقاضا کردند و او پاسخ نداد بعد این را به حساب همه بگذارد اینها که گناهی نداشته اند ، آنها که مورد استطعام قرار نگرفته بودند . معلوم می شود خطاب به عام بوده است ، خطاب به مجموعه بوده و این مجموعه همه ی آنها در حقیقت یک نوع عمل ضد اخلاقی انجام دادند " فأبوا " یعنی اِبا کردند از مهمان کردن آنها و این ظاهرش اینگونه به دست می آید . بعد می گوید " فوجدا فیها جدارا " قریه با این اوصاف " جدارا " که در حال خراب شدن بود حضرت خضر می رود به سمت آن دیوار با آن حالت گرسنگی " اقامه " این اقامه نشان می دهد حضرت موسی حال نداشته و آماده ی همکاری نبوده چون میگوید " اقامه " هم از این جا و هم از اعتراض بعدی موسی " قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا " . این چیزهایی است که از لابه لای آیه می توانیم موقعیت آن منطقه و وضعیت رابطه ی حضرت موسی و خضر را و آن حالی که بر حضرت موسی در آن شرایط می گذشته می توان به دست آورد و اِلا تعبیر باید به گونه ای دیگر می بود اگر صورت وضعیت به گونه ای غیر از اینکه عرض کردم می بود باید کلمات را عوض می کرد . خداوند کلماتش حساب شده است ، ماها که بشریم بعضی از شعراء و حکماء روی حساب حرف می زنند ، از جابه جایی یک کلمه یا یک حرف ما مطلبی از شعر حافظ می گیریم بعضی از شعراء هستند که حرفشان چند تفسیر پذیری دارد مثلا حافظ که چند طور تفسیر می شود به خاطر آن ذکاوت و هوش

و قدرت و خداوند طبیعی است دیگر ... این اصل آیه است اما چند نکته اصل اجتماعی را هم می توانیم استفاده کنیم ( چون ما دنبال اصول اجتماعی هستیم و مقصود از اصول اجتماعی اصولی است که از نظر دین در جامعه مجاز است یا به عنوان اصول بدیهی اجتماعی انسانی دین همان ها را مجاز شمرده و یا حتی ضرور است یعنی فراتر از مجاز بودن و طبیعی بودن به عنوان یک عمل انسانی یک عمل ضروری است ) من آن بخش اصول ضروری را استفاده نمی کنم همین مقدار که شما یک اصول اولیه ی بدیهی انسانی که انسانهای دیگر دارند آیا این آیه ی شریفه نگاهش نگاه بدیهی گونه است به آن اصول مثل آیه قلبی که یک سری روابط بین جوامع بشری می بینیم که از قبل ها وجود داشته است و آیه هم همان ها را منعکس می کند در سیاق ارتباط انسانها با خدا و تعلیل اینکه چرا این انسانها جوامعشان از بین می رود و آنها چه نقصی داشته اند ، که عبارت بوده از کفران نعمت اما آنه که مسلم است آن است که آن وضعیت موجود در روابط اجتماعی در آن آیه منعکس است که می شود با همه ارتباط برقرار کرد ، همزیستی اساس زندگی درست است و زندگی درست آن است که عیش رغد داشته باشد و استفاده های دیگر از آن آیه زیاد است بعضی می گویند رفاه اجتماعی چیست ؟ باید زهد داشت . این عیش رغد که عیش بخور و نمیر که نیست ، عیش رغد عیش رفاهی است یعنی انسانها نعمت داشته اند این به آن معنا نیست که اگر یک زمانی کافران خواستند بر ما زور بگویند ما به خاطر اقتصاد از دینمان دست برداریم ، نه بلکه انجا به خاطر دینمان باید مشکلات را تحمل کنیم . آن وضعیت های ثانوی است ، نباید خلط کنیم بین



وضعیت های ثانوی و اولی را . آن اصول اجتماعی که می شود از این آیه أخذ کرد و استنباط کرد چند تا است ، اول: " السفر الی دیار الکفر " آن قریه یک قریه ی مؤمنه که نبوده چون اگر مؤمن بودند باید رفتار دیگری می کردند . دوم : اصل مهمان شدن که اینها تقاضا کردن مهمان آنها بشودند چه بسا در برخی ذهنیت ها انسان نباید مهمان غیر مسلمان بشود ( نه بین انسانها روابط انسانی است و یک بخش تعایش روابط انسانی است ) انسان در زندگی باید با نگاه اولی طبیعی بیاندیشد چه طور همه در شرایط خاص حاضرند مهمان بشوند این یک امر طبیعی است و قرآن هم دارد همان را بیان می کند . و این هم که روشن است چون " استطعما اهلها " خواستند از طعام همان ها بخوردند . سوم : تبادل با اهل کفر ، معامله و تجارت که بخشی از تعایش است عبارت است از کار و تلاش و تبادل که از این آیه استفاده می شود . از کجای آیه استفاده می شود ؟ ( طالب : لو شئت لاتخذت علیه اجرا ) بله درست است چون می گوید " لو شئت لاتخذت علیه اجرا " حالا که درست می کنی پولی هم بگیر معلوم می شود یا خیلی حضرت موسی گرسنه بوده که دل خوش این معامله بوده چون آنها آدم های بد اخلاقی بودند می گفتند ما که نخواستیم دیوار درست کنید ، انسان در یک وضعیت مضطرّ هر راهی را کوشش می کند که برود ، یا نه شرایط به گونه ای بوده که اینها اگر عرض اندام می کردند و می گفتند ما قدرت داریم این را بسازیم می توانستند وارد معامله بشوند ، مهم این است که تبادل و معامله یک امر رایجی است . اینکه مثلا شما کار برای مؤمن کنی و لا غیر این غلط است ، برای انسان غیر مؤمن هم می شود کار کرد

داریم در برخی نصوص دینی که برای یهودی کار می کرد . کار کردن اینگونه نیست که بگویم فقط برای مؤمن ، نه روابط انسانی است بله ما داریم موارد نهی که اگر کسی ظالم باشد و شما بیایید با ورود در دستگاه ظالم به او کمک کنی ، اما این در لایه های تعایشی اینگونه از آیه برداشت می شود .

**طالب :** در این آیه قریه اهل کفر دارد ؟

**استاد :** بله چون ظاهرش این است که اهل قریه مؤمن نبوده اند .

**طالب :** آن جایی هم که می گوید کان ابوهمما صالحا می گوید انسانهای صالحی هم بودند.

**طالب دوم :** یک قرینه ی دیگر بر اینکه مؤمنه نبودند که اینها اگر قریه ی مؤمنی بوند و اینها هم پیامبر زمان بودند قطعا یا باید پیامبرشان را می شناختند یا ...

**استاد :** پیامبران بسیار زیاد بوده اند و چه بسا قریه ای پیامبر قریه ی دیگر را نمی شناخت .

**طالب :** نه آنها (موسی و خضر ) خودشان ارائه می کردند و می گفتند که ما پیامبریم و آنها قطعا تحویل می گرفتند ، یعنی با یک زمینه ای که اگر اینها واجد پیغمبری بودند و در شرایط ایمانی قرار داشتند از آن فرصت وابستگی و ارتباط با پیامبر استفاده می کردند ( **استاد :** امر قابل توجهی بود ) ...

**طالب :** در اصل مهمان شدن اینجا می شود بحث کرد که برخی

نظریه های فقهی ما که می گوید تأثیر لقمه ی حرام و حلال ، و اینکه لقمه ی شبهه ناک چه تکلیفی در برابرش داریم باید دنبالش را بگیریم یا نگیریم . چون اینجا مهمان می رود و معلوم نیست که اهل قریه مؤمن باشند و حساب و کتابی داشته باشند ، بعد ما این را بگیریم آیا اثر وضعی دارد یا ندارد ؟

**طالب :** بحثی که فرمودید ما بعضی جاها خطوط قرمزی داریم مثلا ظالم اگر کمک شود برایش کمک نکنیم آیا این یک اصول ثابتی دارد یا نه ، چون مثلا داریم که مسلمانی نمی تواند برای کافر وکیل شود و این اجازه را ندارد و در بعضی جاها این چنین استثناء هایی دارد ، آیا اینها مشخص شده یا اینکه نه اینها هم ...

**استاد :** نسبت به فرمایشی که فرمودند معلوم می شود در آن روستا انسانهای صالحی هم بوده اند باید گفت اصولا صالح به دو معنا در ادبیات دینی ما به کار می رود یکی صالحانی که پای آموزه های پیامبران بیرونی نشسته اند و یکی صالحانی که از وضعیت درونی بیشتر بهره گرفته اند ، از عقل و پیامبر درونی ، و چنین نیست که صلاح و خوبی یک امر منحصر به حضور در پای درس انبیاء بوده باشد انسانهای دیگری هم بوده اند . البته قبول داریم که صلاحیت قسم دوم کامل نیست اما اینکه گمان کنیم ارتباط با خدا فقط برای کسانی است که در پای پیامبران بوده اند این حرف درست نیست . خود سلمان یک امر بارزی است که اصلا پیامبر ندیده بود و انسان صالحی بود ( تقوای قبل از ایمان ) . لذا این صالح بودن ممکن است اولاً از یک جهاتی صالح بوده است ( نه همه ی جهات ) و خیلی انسانها

هستند که با خدا در ارتباطند اگر همین‌ها بفهمند دینی هست به سمت آن دین نروند آن وقت جاهل مقصّرند و آن حرف دیگری است اما انسانهای زیادی هستند که با خدا در ارتباطند ، آن کشتی که عرض کردیم در مورد مسلمان‌ها که نیست در کشتی نشسته و با خدا است . لذا این حصر صلاحیت کردن است . احتمال دارد که اینها از یک مناطق دیگری آمدند که آنجا پیامبر بوده و یا ممکن است این قریه در گذشته‌های دور پیامبرانی داشته است ، به هر حال صلاحیت را قبول داریم که اینها صالح بودند اما این صلاحیت را به یکی از این معانی می‌شود تفسیر کرد .

**طالب :** برای تأیید حرف شما آیه ی قلبی می‌گوید " و کان ابوهما مؤمنین " اگر می‌خواست این جا هم ایمان باشد می‌گفت کان ابوهما مؤمنین اینکه آنجا گفته مؤمنین و اینجا گفته صالحا معلوم می‌شود ایمان نبوده .

**استاد :** بله . اول گفته مؤمنین که صلاحیت انسانی و صلاحیت اخلاقی و به خصوص یک مقایسه هم می‌شود کرد ، این اهالی همه بی اخلاق بودند و رعایت مهمان داری و پذیرش مهمان نکردند ولی آن دو نفر معلوم می‌شود خوب بوده اند ، حضرت خضر هم حواسش بود . اما حلال و حرامی که فرمودید ، بخشی از تعالیم اسلام جنبه ی تربیتی و کنترل تربیتی دارد این معنایش این نیست که ما اصول همزیستی و رفتارهای نرمال زندگی را به هم بزنیم که احتمال می‌دهیم مثلا هر لقمه ای که ... این بر می‌گردد به خود انسان یا طرفی را که می‌شناسی که وضعیت شبیه ناکی دارد اما یک اصلی را دین پذیرفته

است که ما نسبت به افراد مختلف باید زندگی آنها را بر اساس وضع اولی یک زندگی درست تصور کنیم و این طور نباشد که این اصول شبهه ناک بودن... مثلاً اسلام نسبت به ازدواج، ازدواج همه ی اقوام را می پذیرد درست است که اسلام یک چهار چوبی برای ازدواج دارد اما این معنایش آن نیست که ما همه ی نسل هایی که در غیر این چهار چوب ایمانی و دینی ما هستند همه را زنا زاده به حساب بیاوریم این طور نیست آن ها هم در چهار چوب های زندگی خودشان... این اصل مربوط است عمدتاً به وضعیت خود شخص که آگاه و آشنا است به وضعیت خودش و نسبت به کسانی که در معرض ظلم ها و گناه کردن ها هستند. اما نسبت به اقوام و جمعیت ها و این خودش یک اصل اجتماعی است که ما نباید آن اصول ناظر به وضعیت های فردی را به جامعه سرایت دهیم و مؤیداتی هم هست یکی همین آیه است که حاضر بودند طعام آنها را بخورند دیگر نگفتند شاید طعام اینها حرام باشد یعنی ما نمی توانیم تعالیم ناظر به وضعیت های فردی را سرایت بدهیم به وضعیت های اجتماعی و مؤیداتی هم دارد یکی این آیه، که از این آیه استفاده می شود و این مؤید نیست بلکه استفاده است که فراتر از مؤید است و دیگر اینکه برخی از تعالیمی که در ارتباط با اقوام دیگر مناکبشان و چه متاع هایشان آمده است. و این نکته ای است که باید اضافه کرد به عنوان مستفاد از آیه.

سومین سؤال هم در مورد کار برای ظالم بود. کار هم یک اصولی دارد، در اینجا اولاً ما وقتی می خواهیم اصول اجتماعی را به دست بیاوریم شما نباید از یک فتوایی که فقیهی جایی داده آن را منبع بگیرید مگر آنکه آن فتوا در کنارش فتاوای دیگری هم با همان شکل ارائه شده

باشد و سند را ارائه کرده باشند و ما برویم سراغ سند و از سند ها همان را استفاده کنیم . به نظر من در ارتباط با معونهٔ ظالم ابتدا دیدگاههای مختلف را در این باب ببینیم . یک دیدگاه این است که کمک به ظالم یعنی کمک در آن ظلمی که می کند مثلا طرف دارد ظلم می کند و شما بروید کمکش کنید و یا مستخدم او بشوید . دیدگاه دوم کمک ظالم بما هو ظالم است اگر چه در موارد غیر ظلم باشد مثلا شخصی در مواردی ظلم می کند و شما می روید باغچه ای برایش درست می کنی این باغچه که اصلا ظلم نیست ، آیا این هم معونهٔ و کمک به ظالم است یا کمک ظالم در آن شرط است یعنی یک قید " فی الظلم " را دارد . دو دیدگاه باید بررسی شود ؟ البته دومی است چون در کرایه دادن می گوید شما راضی هستی به بقاء اینها در خانه ات . یک نکته دیگری که باید در نظر گرفت این است که آیا این مربوط به ظالم در یک جامعه ی اسلامی است . اگر در جامعه ی اسلامی ظلم خاص است مثلا ظلم به اهل بیت کردند یا نه هر ظلمی و نسبت به هر کسی که اگر این طور باشد کسانی که می روند کشورهای اروپایی اینها اصلا وارد ادارات می شوند یا قوانین آنجا را رعایت می کنند یا حتی رأی می دهند فرض کنید آنجا یک مجموعه مسلمانی هستند یک رئیس جمهوری کمی با مسلمان ها بهتر است ولی به هر حال رئیس جمهور اسلامی که نیست و اینها به او رأی می دهند و او را بالا می برند آیا این کمک هست یا نیست ؟ آخرین نکته که باید بررسی شود در یک بحث فقهی است و آن این است که آیا قاعده ی تزاحم این جا حاکم است یا نه مثلا اگر در یک جامعه ای ظالمی وجود دارد ولی شما برای اینکه نقش اصلاحاتی را

این جا ایجاد کنید می توانید با او همکاری کنید مثلاً علی بن یقین  
انگونه بود رفت وزیر شد و کمک هارون کرد ولی فقط به خاطر  
اینکه فرصتی پیدا کند تا بتواند خدمتی کند . اصل تراحم ( اهم و  
مهم کردن ) را باید اینجا رعایت کرد یا این عدم کمک به ظالم برای  
جایی است که شما فقط کمک می کنید بدون آنکه یک فرصتی را  
برای خدمت با جامعه از رهگذر نزدیک شدن پیدا کنید . اینها را باید  
در یک چهار چوبی قرار داد چون اینها مباحث اجتماعی است و ما در  
فقه در مسائل اجتماعی ضعیف هستیم ، مباحث فقهی ما به سمت  
امور فردی رفته است و گاهی که پا در کفش اجتماع کرده به اصول  
اجتماعی توجه نکرده لذا دچار اشتباهاتی هستیم و این بحث کمک  
به ظالم یکی از مقولات خیلی مهم و حساس است که به مناسبات و  
روابط برمیگردد و به نوع حضور انسان در جامعه بر می گردد و اینها  
را باید در جایی به صورت دقیق بررسی کرد .

**طالب :** همین جا می شود نکته ی دیگری هم استفاده کرد اینکه از  
جهتی به ظلمش کمک می کنی برای جلوگیری از ظلم دیگر و این  
شد دو تا فرع ، دو تا فرع که شما اگر به یک ظالم ضعیف تر کمک  
نکنی یک ظالم قوی تر می آید روی کار آنجا باید چه کار کرد مثلاً  
در رأی دادن چنین اتفاقی می افتد ، این دو تا بد است و هیچکدام  
درست و حسابی نیستند ...

**استاد :** می تواند ذیل خدمت که مثلاً خدمت به جامعه تلقی شود  
آورد یعنی اینها نمی تواند به دور باشد از آن عنوان استفاده کردن از  
این فرصت اگر چه همراه اعانه ی ظلم برای خدمت . همانگونه که

مثلاً یک ظالم بالاتر و یکی ضعیف تر کاری با اشخاص نداریم از اینکه روی کار آمدن ظالم پایین تر یک نوع خدمتی است به جامعه (چون بحث جامعه است). یک آیه ی دیگری هم هست که من طرح می کنم " قالت إنّ الملوک اذا دخلوا اهل قریه افسدوها و ..."



## جلسه ی چهارم

این آیه ای که مطرح می شود از آیات اجتماعی قلمداد می شود و می شود از آن به اصول و دیدگاهها و نظریه ها از نظر اسلام در مورد اجتماع استفاده کرد " ق إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَاكَ يَفْعَلُونَ <sup>۱</sup> " در این آیه سخن از ورود پادشاهان به یک قریه است . اولاً " الملوك " کما یبدو الف و لامش جنس است و بیشتر به مصابه ی یک قضیه ی حقیقیه شکل گرفته است و نه عهد که اشاره باشد به یک ملوک خاصی و قضیه خارجیه تلقی شود . وقتی قضیه حقیقیه است یعنی ملوک چنین هستند و وقتی ملوک وارد قریه ای می شوند چنین می کنند . ملوک دو معنا می تواند داشته باشد یکی

---

۱. نمل . ۳۴

عبارتست از " هر زمامدار " ، که اگر به این معنا بگیریم این یقینا نا درست است که قضیه را حقیقه بگیریم " الملوک اذا دخلوا ... " قضیه را حقیقه بگیریم و ملوک را به معنای هر زمامدار بگیریم که این اگر بخواهد درست باشد یعنی این می شود که اسلام زمامداری را قبول ندارد چون زمامداران هر جا وارد می شوند فساد می کنند پس اسلام اسلام با حکم و حکومت مخالف است و از بدیهیات است که اسلام این نظر را ندارد و اسلام یک تعریف و ایده و نظر در مورد زمامداری دارد و خود رسول خاتم و حضرت امیر و امام زمان علیهم اسلام هر کدام زمامدار بودند بلکه حضرت حجت در یک سطح گسترده ای . پس ملوک به معنای مطلق من بیده الحکم نیست اگر این معنا در کار نباشد آن وقت این الملوک نوعی زمامداری خوانده می شود که امروز پادشاهی گفته می شود و در گذشته ها چنین بود که ۹۹ در صد انگونه بود که زمامداری پادشاهی بود . البته وقتی اسلام آمد این را رفع کرد و به جای پادشاهی و هر نوع زمامداری یک نوع زمامداری دینی خاص را آورد . پس این آیه اشاره دارد به یک نظام پادشاهی و نظام پادشاهی همان گونه که در علوم سیاسی تعریف شده دارای مؤلفه های خاصی ، فرهنگ خاص و نوع روابط و مناسبات خاصی را این نظام در جامعه تعریف می کند و ایجاد و پی آن را می گیرید با فرهنگ خاصی . لذا پادشاهی در معنای خاص آن امروز و و از گذشته های دیر بوده است اگر این باشد آن وقت معنای آن می شود که نظام پادشاهی چنین است . ملوک با داشتن چنین نظام پادشاهی و ادبیات و فرهنگ و نگاه چنین است و تناسب حکم و موضوع هم چنین اقتضائی می کند . چون نظام پادشاهی با بافت و ساختاری که دارد اصولا بر اساس استبداد و خود رأیی و نادیده گرفتن

دیگران و قائل شدن به یک حق بزرگ برای خود و خانواده ی خود و تمتعات و استمتاعات و .. و تناسب حکم و موضوع هم اقتضاء می کند که اگر این پادشاهان با این نگاه و فرهنگ و با این ابزار و با این خواستگاه به قدرت رسید و با این ابزارهای در دست و با این مناسبات فی ما بین با رعیت ، جز فساد ایجاد نمی کند اگر چه ممکن است برخی آنها به نسبت عادل باشند. پس اول الف و لام الملوک جنس است نه عهد و قضیه حقیقیه است ثانیاً الملوک لیس مطلق من بیده الحکم بلکه عبارت است از حکم خاص ملکی که امروز در فضای بین المللی کمتر شده است ولی باز هم مانده است طبیعتاً به شکل خاص پادشاهی که دخالت نکنند در امور کشورها ولی نظام پادشاهی در قدیم چنین بوده است که " اذا دخلوا افسدوا ... " و قریه بر اساس ادبیات قرآنی لزوماً به معنای یک روستا نیست ، از یک روستا تا یک شهر و .... می توانیم به عنوان یک قریه به حساب بیاوریم شاهد هم که قرآن بر کلمه ی قریه زیاد تکیه کرده است و جزو ادبیاتش قریه وجود دارد یا بدین جهت است که جهان بین دو قریه ، بین دو وضعیت قریه محور قرار دارد . یعنی بیشتر در گذشته قریه ها وجود داشته اند و دیگری وضعیت آخر زمانی است که جوامع به رغم بزرگتر شدن به سمت برخوردار شدن از خصوصیات یک قریه پیش بروند تا جایی که جهان را یک دهکده ی بزرگ به حساب می آورند ، دهکده یک خصوصیات خاصی دارد . و شاید قریه معنایش مجموعه ای از مردم هستند که یک مدنیت را شکل می دهند حالا از واحدهای کوچک گرفته تا بزرگتر ، یک معنای لغوی قریه این است . و شاید قریه به همان معنای قریه است و چون گذشته ها قریه ها بیشتر بوده اند استعمال آنچه بیشتر است لا بأس به فی الکلام

. آنچه مسلم است قریه در اینجا هم شامل روستا می شود و هم شامل شهرهای بزرگ و چون قضیه حقیقه است الی الابد این اصل حاکم است که وقتی پادشاهان وارد قریه می شوند افساد می کنند و جعلوا اعزّه اهلها اذله می کنند. قبل از توضیح فساد توضیحی در مورد " جعلوا اعزّه اهلها اذله " می دهیم و بعد افساد ملوک را عرض می کنم. در مورد جعلوا اعزّه باید چند نکته را بیان کرد تا با کنار هم گذاشتن این نکات به معنایی از آیه برسیم. اول عزت در اینجا عزت ناشی از ایمان نیست که قران می گوید عزت برای خدا و رسول و مؤمنین است. این عزت خاص ناشی از ایمان یا اعتقاد به اسلام به همراه یک تحول درونی به نام ایمان نیست بلکه به مطلق عزتمندی نظر دارد حتی آن عزتمندی های خارج از فضای ایمان که در عرف ها و جوامع و قریه ها به آن نظر دارند، یعنی آنچه اگر دین نمی آمد باز بود، به هر حال مفهوم عزت یک مفهوم بشری است. انسانها در جوامع گاهی دارای حالت عزتمندی هستند و گاهی ذلتمندی و در عرف ها هم عزت را در برابر ذلت گاهی می پذیرند. این عزت را نباید در معنای آن عزت خاص حاصل از ایمان گرفت بلکه مطلق عزت که " هی موجوده فی کل الاعراف و القری و عند کل قوم " باید گرفت. چرا اینطور است؟ چون نوع مصادیق و یا اکثر مصادیق این قریه ای که مثال زده شده است یا ملوک به آنجا داخل می شوند غالباً فاقد آن عزتمندی و ایمان هستند مگر اینکه بخواهیم الف و لام را عهد بگیریم که مثلاً جوامع خاص مؤمن. ولی نه اکثر جوامع در قدیم غیر مؤمن بوده اند لذا برگرداندن این به آن خیلی درست نیست و در مقابلش ذلت هم به همان معنای عرفی اش منظور است. نکته دوم اینکه " جعلوا اعزّه ... " یا بخشی از عملیه الإفساد است

که انجام می دادند یا چیزی جدای از آن است . اگر بخشی از افساد باشد تنصیص به ذکر به دلیل اهمیت آن است یعنی جعلُ الاعزَّة الاذله مصداق من الفساد است لکن بما انه مصداق کبیر و مهم و اساسی تنصیص به ذکر شده است یا اینکه این حقیقتا دلیل مستقلى است ولی منفی است . یعنی اینها دو کار منفی انجام می دهند یکی افساد و دیگر ذلیل کردن و این هم کار منفی است و نا مطلوب ، چون سیاق آیه بیان منفی ها است . نمی شود گفت اینها دو کار می کردند یک کار خوب می کنند که افساد است و یک کار بد که ذلیل کردن باشد . نه ، چون ملوک است و بافت و ساختشان غلط است و از اشتباهات و نادرستی ها و نا صواب ها بنیان گرفته است . بنا بر این چون سیاق آیه به سمت بدی ها است و این مناسبات غلط است این ذلیل کردن اهل هم یک کار منفی ای است ، همان طور که افساد می کنند این کار منفی را هم انجام می دهند البته من معنای اول را می پذیرم یعنی افساد یک معنای مطلق و وسیعی دارد که این " جعل الاعزَّة " جزئی از آن است اما به دلیل اهمیت داشتنش این را مستقل بیان کرده . چون افساد یک معنای مفهومی مطلقى دارد که همه ی بدی ها را می گیرد و نمی شود گفت بدی دیگری وجود دارد که فساد نیست ولی بدی هست ، هر چیزی که بدی باشد و در جامعه باشد این افساد است . فساد یعنی فاسد کردن مناسبات اجتماعی ، از بین بردن جامعه . بنابر این این جعل الاعزَّة جزء افساد است که به دلیل اهمیتش و به دلیل اختصاصش تنصیص به ذکر شده است و اگر این را هم نمی پذیرید و بگویید دو کار می کردند ، یکی افساد و دیگری ذلیل کردن باز باید به عنوان یک امر منفی تلقی کنید چون سیاق آیه این را می گوید . از یک ساختار بد

کار کلان خوب اینگونه ای بر نمی آید تناسب حکم و موضوع هم همین را می گوید ، چون در کنار افساد است . اگر چه نباید این را جد گرفت و این جزئی از افساد است و به خاطر اهمیتش جدا آورده شده است . اگر این را بپذیریم نکته سوم معلوم می شود که در زمره ی فسادهایی که پادشاهان می کرده اند که بسیار زیاد بود مثل قتل و غصب و ... در کنار این کار بزرگترین فساد این بوده که جعل الاعزّه اهلها اذله بود . چرا ؟ این یک دلیل جامعه شناختی دارد که چرا ... نکته بعدی همین است که وقتی فهمیدیم این فساد دانه درشت است می خواهیم ماهیت این دانه درشت را بدست بیاویم که به چند صورت می توانیم جواب بدهیم به اینکه بزرگترین فساد در جامعه این است که ساختارهای جامعه به هم بخورد . ساختار های جامعه دست من و شما نیست . ساختارهای جامعه ساختارهایی است که بر اساس آن جامعه از یک خود صیانتی برخوردار می شود . حتی اگر جامعه جاهلی باشد معنایش این نیست که فاقد هر نوع صیانت است ، صیانت از یک چهار چوب ها و کیانی از خودش ، اگر چه حداقل هایی از نظم و عدل و نظام در آن باشد ، مقصود فقدان کامل نیست . حتی در جوامع جاهلی هم یک ساختارهای اولیه وجود داشته است که این ساختار مطلوب بوده است . فرق جوامع این است که یک جامعه ساختارهای صیانت کننده نسبت به نظم وضع اولی و حداقلی دارد که می شود جامعه ی جاهلی و گاهی نه در وضع حد اکثری است که می شود جامعه ی " آمن " مثلا جامعه ی برتر که دین هم این را می سازد . پس بزرگترین فساد به هم ریختن جامعه و ساختارش است . حالا چه چیزهایی به جامعه ساختار می دهد یکی همین مفهوم گروههای شریف و عزیز و پناهگاه است . اصولا در جامعه

گروه‌هایی که شریف هستند و مرجعند اینها نوعی صیانت را به جامعه می‌دهند. خوب است جامعه علاوه بر این گروه‌های سخی و نجیب و شریف که اینها ارکان جامعه هستند و حفظ‌کننده‌ی ساختار جامعه‌اند و از آنها گروه‌های مرجع تعبیر می‌شود در کنار اینها قانون و دین هم باشد. در واقع مؤلفه‌های ساختار ساز و تأمین عدالت در جامعه بیشتر می‌شود ولی باید قبول کرد که گروه‌هایی که مرجع هستند و مشتمل هستند بر انسانهای عزیز (چون عزتی که جامع به کسی می‌دهد اگر بخشی از آن نادرست باشد بخشی از آن بر اساس مؤلفه‌های درست است و اصولاً عزیز سعی می‌کند یک نوع توجهی و نظم‌ی را ایجاد کند) بنابر این اینکه قرآن این را یک فساد بزرگ به حساب آورده همانگونه که تحلیل کردم بازگشتش به این است که بزرگترین فساد به هم ریختن ساختار جامعه است که ولو یک تأمین حداقلی از عدالت و خوبی‌ها را در آن سمت نقش خود ایفا می‌کند. شاید وقتی پیامبر وارد مکه شدند (چون پیامبر وارد مکه شدند) مثل آیه که می‌گوید اذاً دخلوها آنجا دیگر پادشاه نبود بلکه پیامبر بود یک زمامداری که با بافتی دیگر وارد مکه شد. طبیعتاً ما داریم رصد می‌کنیم که پیامبر وقتی وارد شدند عملش (در تحلیل) چه تمایزها و تفاوت‌هایی با این چیزی که آیه دارد می‌گوید که پادشاهان وقتی وارد می‌شوند افساد می‌کنند عمل پیامبر را رصد می‌کنیم می‌بینیم پیامبر یک انسان عزیز در آن جامعه را که ابو سفیان است منع می‌کند از اینکه کوشش شود ذلیل شود و حتی فراتر برای اینکه تأمین عزت شود او را در امن و خانه‌اش را مأمّن دیگران قرار داد و در حقیقت عزت را مضاعف می‌کند بر خلاف این که این مسیری که ان الملوک اذاً دخلوا... اولین کاری که می‌کنند

آن عزیزان را سرنگون می کنند ، ذلیلشان می کنند ، دست و بالشان را می بندند و ساختار جامعه را به هم می زنند . اگر عمل پیامبر را به مثابه ی تفسیر برای این آیه بگیریم عمق نگاه این آیه به مقوله ی عزیز در جامعه و حفظ عزت او نرفتن به سمت سرکوب کردن او و پایین آوردن عزت او و از بین بردن او است ، و باید به این سمت رفت . ممکن است کسی رفتار پیامبر را تفسیر کند به مصلحت و بگوید مصلحت اینطور بوده . چه بسا اگر کسی بگوید مصلحت ما بگوییم اگر ابوسفیان ریشه کن می شد خیلی بهتر بود و دیگر معاویه ای نبود و ...، شاید مصلحت چیز دیگری بوده اینکه ابوسفیان که اینقدر عداوت کرد و خونریزی و حتی حمزه سید الشهداء و داستان هند جگر خواره را و در حالیکه همه ی مردم دنبال انتقام بودند چون یک عمر خون جگر از دست ابوسفیان خورده بودند و اینکه می گفتند الیوم یوم الملهمة واقعا این از درونشان بر می خواست و می گفتند باید انتقام گرفت . یک کسی ممکن است نظرش این باشد که نه پیامبر پیامبر دنبال مصلحت بود/ بعید است زیرا اگر مصلحت هم باشد دیگر مأمّن و اینها معنا نداشت . مصلحت هم باشد می گوید کنترلش کن و او را بیاور تحت حرز و زندانش کن نگه دار و مصلحت می گوید یک کار دیگری کن و این کارها را نباید کرد . ممکن است گفته شود پیامبر اینجا اخلاق مداری کرده است ، ما باید قبول کنیم اخلاق مداری و اخلاقیات اسلام با توجه به واقعیات جامعه و سنن جامعه شکل گرفته است ، اخلاق یک امر خنثی نیست . اخلاق یا تکامل معنوی برای انسان ایجاد می کند یا تکامل اجتماعی . تکامل اجتماعی ، اگر بپذیرید این آیه را که عزیز در یک جامعه مبنای حفظ جامعه است . بله اگر جامعه ی مکه خودش



ایمان می آورد در واقع این فرایند ایمان آوردن او مصادف بود با اینکه عزت اجتماعی ابو سفیان تدریجا کاسته شود ، اما آنها که ایمان نیاوردند بلکه پیامبر بود که وارد بر آنها شده بود یعنی آنها در شرایطی اند که عزیزشان کسی است و شرایط و نگاهشان چیزی است و در این شرایط وقتی پیامبر می آید نباید عزیز را دلیل کند چون جامعه را دارد می سوزاند ، جامعه وقتی سوزانده شود دیگر معنویت رشد نمی کند . این جامعه دیگر از اول دیوار اسلام و معنویت او کج نهاده شده . و لذا من فکر می کنم رفتار پیامبر کاملا در جهت مفهومی است که این آیه دارد بیان می کند و چون در جهت تبیین مفهوم این آیه است و یک عمل معاکسی را با آنچه ملوک انجام می دادند دارد ارائه می کند عمق این آیه و تفسیر آیه را می شود از این جا فهمید ، در واقع پیامبر می خواهد بگوید این اعزّه ولو کانوا محاربین مَعَنَا در سالهای متممادی و منشأ بدترین شکنجه ها و عذاب ها و رنجها بوده باشند ولی چون عزیز این جامعه اند ، جامعه را نباید به هم ریخت حتی یک ثانیه ( اگر این درست باشد ) بافت و عزیزبان جامعه را نباید به هم ریخت . شاید این استفاده بشود وقتی انقلاب شد چه بسا گروههایی هم بودند در جامعه ( البته خط امام چنین نبود ) اینها در هر کوچه و برزی هر کسی نام خانی یا عزیزی داشت ولو متدین هم بود - یادم هست آن وقت ها رفتیم روستایی تبلیغ که در آن همه خان و خان زاده بودند و غیر خان و اقازاده نبود و آنها تحت بایکود یک روستای دیگری بودند که آنها همه انقلابی بودند و آنها (انقلابیون ) می گفتند به آنجا بروید و به آنها سلام نکنید و آنها را باید خیلی اذیت کنید و ما هم چون رفته بودیم برای هر دو جا ، آنها ( خانی ها ) هم دائم می گفتند به خدا ما هم شهید داده ایم و

چرا ما را در کارها راه نمی دهند و در ادارات ما را منع می کنند ، ما چه کنیم که دست از سر ما بردارند ( بزرگ خان ها که می خواست با من ملاقات کند من اجازه ندادم و گفتم می خواهم با این جوانان ملاقات کنم ) حالا ایبا درست است که یک عزیزی را ذلیل کنی جامعه وقتی خراب شد دیگر نمی شود حفظش کرد ، اسلام طور دیگری پیش می رود . اسلام پروژه های خاصی دارد که شاید مهم ترین آنها همین باشد اگر چه انقلاب رخ می دهد ولی انقلاب نباید برود به این سمت البته امام خودشان در یک سطح بالایی بودند و این کار در شهرها و شهرک ها رخ می داد . و آن افراط یک تفریطی ساخت و یک عده ای از اینها مقاومت کردند ( بدهای از آنها ، چون اصولا بدها در اینگونه مقاومت ها می آیند ) بعد هم مسلط شدند بر مقدرات این شهرها . بافت جامعه وقتی به هم خورد چون نهد دیوار کج تا سرپا می رود دیوار کج . این نگاه اشتباهی است من فقط یک سیره از پیامبر ذکر کردم که شاید روایاتی باشد که باید ضمیمه کنیم به این آیه ، نوع نگاه ما به این مناسبات اجتماعی باید یک نگاه جامعه شناختی بر اساس این آیه باشد گاهی گفته می شود ما باید ( نظریه ی ) جامعه شناختی اسلام را درست کنیم ، اگر درست کردیم و بحث گروههای مرجع را باز کردیم بخشی از آن همین انسانهای شریف و عزیز و پناهگاه مردم هستند . فقط روحانیت نیست که پناهگاه مردم است ، گروههای دیگری هم هستند که پناهگاه مردم هستند و کمک کار مردمند ، گروههای مرجع به این معنا است . باید این نگاه جامعه شناختی را و این هنجارها و ساختارهای اجتماعی را بر اساس این آیات تعریف کنیم ، یعنی ما باید جامعه شناختی اسلامی داشته باشیم و در واقع علم الاجتماع اسلامی ، یکی از

علت های سقوط ما و تخلف ما و اینکه دروازه های کشورهای اسلامی به روی غربی ها باز بود و هر کار خواستند کردند و هر طور خواستند رفتار کردند و هر طور تفرقه خواستند ایجاد کردند به دلیل این بود که ما علم الاجتماع نداشتیم ، بله فقه ما درباره ی مسائل فردی خوب و قوی بوده است ، توصیه ی ما و تذکر و زهد ما خوب بوده است اما اینها اموری است که به رغم اهمیت محدودند ، ساختار و شاکله اگر درست نباشد شاکله را دیگری می آید طور دیگری بنا می کند آن وقت درون آن این خوبی ها هم رو به اضمحلال می رود یا در کنارش یک سری مفاسد ایجاد می شود ، ما باید نگاهمان اجتماعی بر اساس قرآن باشد ، ما آزاد نیستیم که با جامعه هر طور می خواهیم رفتار کنیم ، جامعه یک چهار چوب هایی دارد که دین به خوبی آنها را بیان کرده است . این آیه از آیات محجور است که فقط ما می خوانیم و فحشی به پادشاهان می دهیم و این درست است ، اما اینها چه کارهایی می کردند و عملشان چه ماهیتی داشته است که در واقع این خط مشی باشد تا بر اساس آن کل تاریخ اسلام تفسیر شود ، رفتار پیامبر و ائمه تحلیل شود و خود را بر اساس آن بسازیم ( قالت ان الملوك اذا ..... ) .

**شاگرد ) چند نکته :** اینکه اگر اعزه را به معنای عزت جامعه بگیریم یعنی جامعه یک عزت دارد به معنای بزرگی و امنیت آن ، حالا می توانیم این برداشت را بکنیم که این ذلت و از بین بردن عزت نتیجه ی آن فساد است نه اینکه آن را جزو فساد بشماریم .

**استاد :** اعزه جمه عزیز است ، جامعه اگر باشد یک عزیز است دیگر جمع نیست ، به علاوه که می گوید اعزه اهلها یعنی کار با اناس دارد

و کار با جامعه ندارد ، و این اناس هم همه عزیز نیستند بلکه یک گروههایی بین آنها عزیز است ، کاملاً معلوم است .

**طالب :** آیا ضمیر اهلها به قریه بر می گردد .

**استاد :** بله ، اعزّه اهلها اهل کل قریه است یعنی عزیزان اهالی قریه ، اهالی یعنی با دیوارها و مزارها و ... کار نداریم . آن وقت اعزّه این اهل معلوم می شوند همه ی این اهل هم عزیز نیستند . عزت وقتی است که یک تمایزی باشد .

**طالب :** نکته بعدی آنجایی که حضرت رسول وارد مکه شدند ، شما فرمودید بزرگترین فساد این است که ساختار جامعه را به هم بریزیم ، حضرت به ابوسفیان احترام گذاشتند و گفتند هر کس بیاید ما توبه اش را قبول می کنیم اما زمامداری خانه ی کعبه را از آنها گرفت (استاد : بله طبیعی است ، مقتضای حکومت است) بعد ساختار آن جامعه را پیامبر زیر سؤال بردند ...

**استاد :** اگر این جور باشد که ساختار پادشاهی قوی می شود ، عزت او را از بین نبرد بلکه حکومت جدیدی را آورد ، نگفته بود که ما رفتیم آنجا باید اب خنک بخوریم و آنها همین جور باشند بلکه ما باید حکومت خود را ایجاد کنیم ، هم ملوک و هم زمامدار درست وقتی می روند آنجا یک تغییراتی را بوجود می آورند با این فرق که اینها وقتی می روند تغییراتشان را رو به بستری از فساد و کشتن و ذلیل کردن بنا می کنند ولی این نه فساد دارد و نه ذلیل کردن ، تغییرات را بدون این معنا و درست بنا می نهد و إلا اگر برویم آنجا ( مکه ) فقط

بنشینیم و عزیز بودنمان پایش بسوزد ، این که همان شد تازه آن وقت او می آید آنها را می کشد .

**طالب :** یک سؤال خارج از این بحث ، این آیه که الان مورد بحث قرار گرفت قول ملکه ی سبأ است ، اینکه قران این قول را ذکر کرده است آیا باید بگوییم نقل قول است یا می شود گفت قول خدا هم هست و از آن استنباط کرد و به عنوان یک قاعده ی قرآنی و بگوییم یک آیه ی قرآنی است و قواعد را از آن خارج کنیم .

**استاد :** یک مرتکز تفسیری مورد قبول شیعه و سنی و برخاسته از تفسیری که اهل بیت ( علیه السلام ) کرده اند و حتی غیر آنها و از آغاز بوده است تا حالا ، که اگر قران نقل قول از کسی کرد این را قران قبول دارد مگر اینکه قرینه ای بیاورد که این نقل قول او است و باطل و الا نه . در روایاتی که از علی بن ابیطالب است ، از این نقل قول ها فقه استنباط شده است ، حکم اجتماعی استنباط شده است . این مرتکز است و همه قبول دارند که اگر نقل کند و قرینه ای بیاورد بله و الا در مقام قبولش بوده است . فقه ما الآن در مواردی که به قران رجوع کرده است از این دست است و حتی پیچیده تر از اینها یعنی لازم گیری کرده اند از بعضی نقل قول ها و این جا که صریح است .

**طالب :** آیا در حکومت مهدوی هم همان شیوه پیامبر است یعنی ساختار ها اینگونه ایجاد می شود ، به همین معنا ؟

**استاد :** بله ، چون امام زمان می خواهد عدل ایجاد کند و ذلیل کردن عزیز عدل نیست ( طالب : من روایات را مراجعه نکرده ام اما بر خوردهایی

که حضرت دارند مغایر با این است ..) استاد : مغایر نیستند روایاتی هست که ( باید به گونه ای اینها را جمع کرد ) ..من رفته بودم جایی عرب ها گلایه می کردند . می گفتند ما روایاتی داریم که اعناق عرب ها را می زنند و جایی داریم که اعناق علماء را می زنند ، من گفتم دو طیف مهم جامعه را امام اعناقشان را می زند !!! این ها این طور نیست در واقع یک مقاومت ها و جنگ هایی علیه امام پیش می آید ، علمائی هستند که نمی پذیرند و مقاومت می کنند ، با همه ی وجودشان و حضورشان مقاومت می کنند ( خواه سلفی یا وهابی که بالاخره علماء هستند ) و در مصاف جنگ هستند . اعراب هم نه اینکه کل من کان من العرب ، ممکن است کسانی که الان پول بده هستند آن موقع هم قطعاً آن دلار بده هاشان هستند ، کشورهای عربی که در فکر شکم پروری و فساد هستند یکی و دو تا هم که نیستند و متأسفانه الان هم که دارند جنایت می کنند که یکی کشتن شیخ نمر النمر بود . خود پیامبر اسلام تعریف هایی که از جامعه ی جاهلی دارد ( اگر چه بیشترین حمله را پیامبر به دوران جاهلی کرده است ) که مثلاً پیمان بسته شد و خیلی خوب بود و اگر من باز دعوت شوم ...معلوم می شود که آن درست بوده و دارد تمجیدش می کند یا امام علی علیه الصلاة و السلام که می گوید مشرکین به عهد خود پایبند بودند و این اکثر اشتباهها بود برای آنها ( دارد دوران جاهلیت را تعریف می کند برای آنها ) عهدی داشتند و این عهد یکی از اصول اخلاقی و اجتماعی آن جامعه بود ، در آن جامعه با این عهد و پیمان ها روابطشان تنظیم می شد . هم پیامبر از یک پیمان دارد تمجید می کند و هم حضرت علی آن عهد و پیمان ها را تمجید می کند و می

گوید این باعث اجتماع بود. معلوم می شود ما نباید سیاه و سفید باشیم وقتی می گویند یک جامعه بد است خیال می کنیم از سیر تا پیازش و از خرد تا کلانش همه فاسق و فاسدند. دوران جاهلی که بدترین دوره است نسبت به ما همین هم یک توصیفات خوبی نسبت داده شود. توصیفات خوب نسبت به اخلاقیات اجتماعی، وقتی اینطور است وقتی امام زمان هم بیاید دین جدید که نمی آورد همین دین است و همین اصول اخلاقی دین است که زمین گذاشته شده و کنار گذاشته شده است می خواهد بر پا کند. اگر در جامعه ای وفای به عهد است، اگر در جامعه ای نظم هست که نمی آید نظم را به هم بزند. ما به بعضی کشورهای اروپایی که رفته بودیم دیدیم نظمشان خیل بالا است بیش از حد است گفتیم اینها به "اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم" به نظم امر عمل کرده اند و لی تقوا ندارند و ما به تقوا عمل کردیم ولی تقوا نداریم و هر دو باخته ایم چون تقوای بدون پشتیبانی نظم پابر جا نیست این واقعیت است و نظم بدون تقوا هم در جهت فساد و فحشا می رود. باید هر دو را با هم ایجاد کنیم، اینها قواعد اجتماعی است. والسلام علیکم... (طالب: مردم در تهران و مشهد به سفارت عربستان حمله کرده اند و آتش زده اند و سفیران را دستگیر کردند. استاد: با این حال جنایت اگر صد در صد است می آید می آید تا می شود شصت در صد... مردم دنیا داشتند بیدار می شدند وقتی نمر را کشتند ولی کاری که اینها کردند می گویند اینها هر دو شان مثل هم هستند.)









المجمع الدولي للأمة الواحدة  
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED HUMANISM  
اتحاديه بين العملى امت واحده

اخوت